٣٥

۱۳۳۰

تاریخ کتابت فرزندی آقا ابراهیم خلیلی روز پنجشنبه ۲۵ شهر رجب المرجب وقت ظهر اللهم طول عمره

ووسع رزقه واجعله ولداً صالحاً وموفقاً وسعیداً زنده عمرا [illegible] ۲

واولاده الطاهرین المعصومین المکرمین والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء

والمرسلین سیدنا محمد صلوات الله علیه وعلی آله و [illegible] المستجاب من الله الکریم الرحیم

کتبه العبد الاثم الجانی المحتاج الی رحمة الغنی [illegible]

اگر خواهی بدانی غیبت با یک نقطه سه   پس آن سال ز مال کعب کعب زوج اقل سه

مقصود شاعر این است که مال ——— کعب کعب زوج اول که دو باشد

۲۵۶

سال غیبت حضرت حجة علیه السلام است   و آن عبارت از دویست و پنجاه و شش است

که مطابق لفظ (نور) است   و بیان اشعار آن بعد از کتابت که در دو جا نقطه برده

زوج اقل   مال مال   کعبه   مال مال   مال کعبه   کعب کعبه   مال مال کعبه

۲   ۴   ۸   ۱۶   ۳۲   ۶۴   ۱۲۸

(مال کعب کعبه)

۲۵۶

و این در حقیقت تضعیف زوج اقل است هشت بار رحم الله

چنانچه حقیر فقیر المحتاج الی رحمة الله الملک العلیم مختار تبیان الملک در تاریخ سال غیبت

نظم قطعه سه غیض کعبه است

بر آن تضاعف شماری   هشت نوبت زوج اقل سه

حاصل یعنی نقطه با نقص   سال تاریخ غیبت کبری

یک دفعه تکرار زوج اقل   ۲ دفعه   ۳ دفعه   ۴ دفعه   ۵ دفعه   دو دفعه تکرار

۴   ۸   ۱۶   ۳۲   ۶۴   ۱۲۸

(۷ تکرار زوج اقل در ثبت [illegible] بیش میشود

۲۵۶

[illegible] که هر هر سو [illegible] سپیر [illegible]

تا ز اعضای تو یک رشته ماندم
چو عیسی [illegible] زین تن ای

که به جمع دلتنه [illegible]
دلم جمع [illegible] پیش است [illegible]

[illegible] جم [illegible]
چنین دجال [illegible]

چو برزن خشن دجال چشم است
که [illegible] عیسی یافت مادا
[illegible] دجال [illegible] مردود [illegible] که [illegible]

لباس را [illegible] رشته [illegible]
[illegible]

چو را [illegible] زانی برکرم [illegible] آرا

فتد [illegible] در [illegible]
[illegible]

[illegible] لفات [illegible]
[illegible]

چو [illegible] که [illegible] امید [illegible]

بلند [illegible]
صیب [illegible] روزن [illegible]
[illegible]

[illegible] دراه دریا [illegible]
[illegible] گاه عیسی [illegible]

[illegible] شگفته [illegible]
[illegible] یعنی عناصر اربعه

[illegible] دانش چو [illegible]
[illegible]

[illegible]

چو [illegible] عیسی [illegible]
[illegible]

[illegible] یعنی روشن [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] عیسی طبیب [illegible]
که [illegible]

عیشه دختر طبیعم چو عیسی است که [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

مرا ز انصاف یاران نیست یاری
تظلم کردم از آن نیست یارو

[illegible]
کم [illegible] الغفار

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

نه از عباسیان [illegible]
نه [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دراینجا زبانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

ترکی بعض ادبانک است که [illegible] در حلب [illegible]

بقسطنطین برند از نوک کلکم | بدست آرم عصای دست مریم
خط و تمثالیه مرتب دا احیا | به رغم زان عصا شکل چلیپا

بر کلیسا فرستم بهر سنده م | زلف رخش افسر وستم
رهاف جاثلیق ناموس نا | بجا آن شمرقند و بکار را

سه اقنوم و سه وقف را بر آن | بگویم مختصر شرح موفا
چه بود آن نفخ روح و عیسی زوره | که مریم معمور بود و روح تهی
نهور آن مهر در درج رحم واثق | که جان افروز گوهر گشت پیدا
چه بود آن نطق عیسی وقت میلاد | چه بود آن صوم مریم وقت اصغ
چگونه رنجت از ضمن برغ عیسی | چگونه گشت تشخص عازر احیا
و کر قیصر بکالد راز زر دست | کنم زنده رسوم زند و استا
بگویم رسالت کان چه زند است و چه آتش | گزارکان پازند و زند آمد مسمی
تقسط سه بسنج راز موبد | که چون سنگش بود نقطی لوتا
بنام قیصران سازم تصانیف | به از ارژنگ چین و نشک لوشا
بیرای فاقانی از کودان فاسد | که شیطان میکند تلقین سودا
رفیق بد چه اندیشد بیندیش | وزیر بد چه اندازد بدار ر

مگو اینکه کفر و ایمان تازه کرده‌اند   بگو استغفر الله زین تهمت

فقل اشهد بان الله   واحد   تعالی فی تقولوا لی لی لی

حبیب اللهی اصفهانی این قصیده را در جواب مدح خاقانی شروانی گفته

کیست که پیغام من بشهر شروان برد   یک سخن از من بدان مرد سخندان برد

گوید خاقانیا این همه ناموس چیست   نه هر که دو بیت گفت لقب خاقان برد

فزون تو احمق ترم تو از فزون بتری   یکی بباید که مان هر دو بزندان برد

هنوز گویندگان هستند اندر عجم   که قوت ناطقه مدد از ایشان برد

یکی از ایشان منم که چون کنم رای نظم   سجده بر طبع من روان حسّان برد

و بعد از چند بیت در مقام مدحش گوید

نتایج فکر تو زینت دفتر دهد   معانی بکر تو زیور بستان برد

ملک ز الفاظ تو زینت عالم دهد   خرد ز اشعار تو حجّت و برهان برد

ز رقم نظمت فلک نظام پروین دهد   وز رقم کلکت مهر آب چشمهٔ حیوان برد

بندگی تو خرد از دل و از جان کند   غاشیهٔ تو ملک از بن دندان برد

مایه برد هر کس از تو ولی بوی تو   شعر فروشد چنانکه گل گلستان برد

هر که رساند بمن شعر تو چونان بود   که بوی پیراهنی به پیر کنعان برد

یا که کسی ناگهان بعد ز هجری دراز   نعش تن سوخته مژده به جانان برد

فضل تو پاینده باد صحبت تو پاینده باد   که از وجود تو فضل رونق و سامان برد

این کاغذ را جناب امیر نظام حسنعلی خان بجانب اقدام ارسال
فدایت شوم دیروز رقعهٔ عالی را وقتی آوردند که از یکطرف مریض
گلو خورده اسب که هنوز درد شکستگی پا و نشسته را الوده احمقی دمکیده
بود و از طرف دیگر بواسطه درد و تمدد عصب حالت از خانه لم
مریض صحبت از زیرک ذهنی و بیهوده کرده ملتمس نجم وقت مراجعت
در بعضی تراکم شب هوا را تیره که چشم نمی بینید اگر چه با عینک است باز
حرص نیرزد تا رقعه را بخوانم و ببینم دیگر چه سواری فرموده اید
خواندم و دیدم که سرحلاوت و مار زند دل برادران تب و التهاب
و پس از آن فهم معالجه اطبا را بکار دنیا طور را در است ابا
مرض را توانائی کار حضرت قدرت و توفیق نیست که سلطان
تا درد انگشت که از شکستگی نیفتد که وصف و نکوجوی و وفادار
تا عرضه حرمت نویسنده والحمد به بندگان ما سفیر حضرت
آنقدر شایق هستم که اندازه ندارد دعا چکنم نمی توانم
که هم پای و زانو دارد و هم کوه بعلاوه دعایم
دوری هم را در عرض دارم با تاج احمد بهتر است

~~قسطنطنیه روز ... جلیل~~
~~... دولت ...~~
~~... زبان ... مخصوص ...~~
~~... روز ... فروانیم~~

[illegible]

٧

في شرح آية الكرسي من الشيخ الاوحد [illegible] الحاج سيد محمد كاظم [illegible]

روى الشيخ فخر الدين طريحي في منتخبه المعقود لمراثي اهل البيت عليهم السلام ومناقبهم وزيارتهم وذلك روي عن ابن مسعود

قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت يا رسول الله ارني الحق حتى انظر اليه فقال صلى الله عليه وآله

يا ابن مسعود لج المخدع فولجت ورأيت علي ابن ابي طالب عليه السلام ورأيته راكعاً وساجداً وهو يقول

عقيب كل صلوة اللهم بحق محمد عبدك ورسولك اغفر للخاطئين من شيعتي وقال ابن مسعود فخرجت اخبر

رسول الله فرأيته راكعاً وساجداً وهو يقول عقيب كل صلوة اللهم بحق علي ابن ابي طالب عبدك اغفر

للعاصين من امتي قال ابن مسعود فاخذني الهلع حتى غشي فرفع النبي صلى الله عليه وآله رأسه الي فقال يا ابن مسعود اكفرت

بعد ايمان فقلت معاذ الله ولكني رأيت علياً يسئل الله بك وتسئل الله به ولا ادري ايكما افضل فقال صلى الله عليه وآله

يا ابن مسعود ان الله تعالى خلقني وعلياً وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام من نور عظمته قبل خلق الخلق بالفي عام

او بالفي او باربعة عشر الف على اختلاف النسخ حين لا تسبيح ولا تقديس ففتق نوري فخلق منه السموات

والارضين وفتق نور علي فخلق منه العرش والكرسي وعلي اجل من العرش والكرسي وفتق نور الحسن وخلق

منه اللوح والقلم والحسن اجل من اللوح والقلم وفتق نور الحسين فخلق منه الجنان والحور والولدان

والحسين افضل منهم فاظلمت المشارق والمغارب فشكت الملائكة الى الله عز وجل الظلمة وقالت اللهم

بحق هذه الاشباح التي خلقتهم لما فرجت عنا هذه الظلمة فخلق الله روحاً وقرنها باخرى ثم [illegible]

[illegible]

… الحديث … [illegible]

… القيامة … [illegible]

… عليه السلام … [illegible]

[illegible]

[illegible]

بادونه البته لا البده ازمانیه زمان
یاخود البته هیچ زمان و مکان
اطلاق الفیلسوف [illegible] العدم [illegible] ازل [illegible]
واکثر و دا الدرجات [illegible] الاعتبار [illegible] و ذلک [illegible]
فی الدار [illegible] الف [illegible] الغیب والشهاده [illegible]
و ذلکهان [illegible] الف [illegible] الثانی [illegible] التفصیلیه [illegible]
[illegible] الغیب و الشهود [illegible] الدرجات [illegible]
[illegible] الف [illegible] الغیب [illegible]
قال [illegible] ان [illegible]
[illegible] الصادق علیه السلام [illegible]
[illegible] علم [illegible]

فاذا کان [illegible]
قال [illegible] ان [illegible] عنه [illegible]
[illegible] الحروف [illegible] العلم [illegible]
[illegible] السبع [illegible]
[illegible] السبع والتعدیل [illegible]
[illegible] الهیات [illegible] الموجودات [illegible]
والمرتبه [illegible] الموجودات [illegible]
مطلق الغیبات [illegible] الاسماء [illegible]
مع ذلک [illegible] العلم [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] الاشاره [illegible]
[illegible]

آنجا واقع شده است

ودة فسانیدره) سرکار [illegible] نگارکی که گویا در عالم تصور و خیال خودشان دور از [illegible]

و [illegible] آفاق فرض کنم و در فرستادن آن لعبت [illegible] تا کی [illegible] فرموده بودند اگر حضرت [illegible]

جهت جامعیت گفت در قبول این تکلیف امتناع داشته دختر لکی را بسمت [illegible] و [illegible]

بکلی نواب [illegible] فرستم که نظر [illegible] و بنا را اختیار مرحوم [illegible] شاهنشاه [illegible] تفضیل

در نظر دارند بکلی تبدیل [illegible] و تبدیل [illegible] خود را راضی کنم و [illegible] ضمیر دلگیار [illegible]

مکری بود [illegible] و اعظام سیف الدین خان حاکم آنجا [illegible] نوشتم [illegible] زودتر دختر [illegible] نوشته

شارالیه بعد از اهتمامات [illegible] فرستاده [illegible] ماه و حضرت [illegible] بود و [illegible] از صورت [illegible]

و وصف جناب [illegible] است که [illegible] احوال و صورتش آبله دار و [illegible] زیر [illegible]

فرورفته و لب زیرینش از [illegible] در گذشته و [illegible] ...... و دندانها زرد و [illegible] دراز [illegible]

[illegible] علیهما [illegible] و [illegible] چشم [illegible] افتاد در [illegible] که [illegible] آیه [illegible]

و [illegible] جناب [illegible] و [illegible] که [illegible] لهذا [illegible] [illegible] مراجعت دادم

و [illegible] شعر [illegible] علی الصباح [illegible] هر که برخیزد صباح [illegible]

[illegible] تو در صحبت [illegible] در جهان [illegible] بتفصیلات مذکوره

[illegible] نوشته دختر [illegible] سرکار ایشان [illegible] واجب [illegible]

مصنع ۲ ربیع الثانی ۱۳۰۳

[illegible]

[illegible] ۱۳۱۶

از نوشته جناب [illegible] خان [illegible] است

[illegible] ای [illegible] در نواب [illegible] اشرف [illegible] سرکار [illegible] [illegible]

ترتیب قراول و رئیس قشون [illegible] الحسبله چند ماه قبل [illegible] مرحوم [illegible] ماه [illegible]

مأمور شده به دارالسلطنه تشریف آوردند از اقسام الحروف [illegible] اوراق که [illegible] سرکار ایشانی اهم

در خبر خواهش [illegible] بوده باشد [illegible] مرحوم [illegible] الدوله [illegible] از

[illegible] ساختن [illegible] و [illegible] بعبارة اخری [illegible] و [illegible] خرد و [illegible]

[illegible] عرضه داشت [illegible] خدایگان [illegible] سعی [illegible] ساخته مقام [illegible]

بانجام این خدمت موفق شده که [illegible] سرکار ایشان فرستادم نه تنها در [illegible] اقسام حیوانات [illegible]

و در مقام [illegible] از عجایب مخلوقات بود [illegible] کوششش [illegible] و چشمش مانند فیل و گوشش نظیر [illegible]

[illegible] و دمش [illegible] بود و از علامات [illegible] در [illegible] مجروح و [illegible] داشته [illegible]

[illegible] داشت [illegible] جامع امتیازات بود [illegible] از کثرت هر حرفی [illegible]

خودش [illegible] صاحبش را از احتیاج [illegible] در هر دقیقه [illegible] دفعه [illegible]

و از [illegible] بود از طلوع فجر الی غروب [illegible] رکاب [illegible] (اتاق) [illegible]

[illegible] که [illegible] صاحبش احتیاج [illegible] دارد [illegible] در آب [illegible]

و [illegible] از [illegible] صاحبش را [illegible] بر زمین [illegible]

و [illegible] زبان حال [illegible] کردیم [illegible] و [illegible]

[illegible] با صفات [illegible] و اوصاف [illegible] غنیمت شمرده [illegible]

و [illegible] عظیم [illegible] فرمایند [illegible]

[illegible] سرکار [illegible] و [illegible] الصدف [illegible] القصه [illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۴ [illegible] المعظم ۱۳۰۳

۱

جلد اول تعلیمات ابتدائیه در علم حساب

بسم الله الرحمن الرحیم

قاعده تضعیف آنست که ابتدا از عدد اعلی نصف بگیرد اگر نصف
صحیح دارد بنویسند مثل شش که نصف دوازده است و یکدانه
و اگر کسر دارد نصف صحیح را بنویسند رقم ده را داشته و کسر را که
ده حساب نمایند و بمرتبه مابعد اضافه نمایند اگر باشد والا
نصف ده را بنویسند و اگر در آخر یکدینار بماند نصف
آن را که نیم دینار است قلم نمایند
و علامت نیم دینار یک نقطه است چنانکه در این مثال

مثال اول — فی النصف

المستتر ثلثه که ربع میشود

مثال تضعیف

۳۰ — ۸ — ۱۵ — ۲۴ — ۱۲ — ۲۷ — ۳۳ — ۲

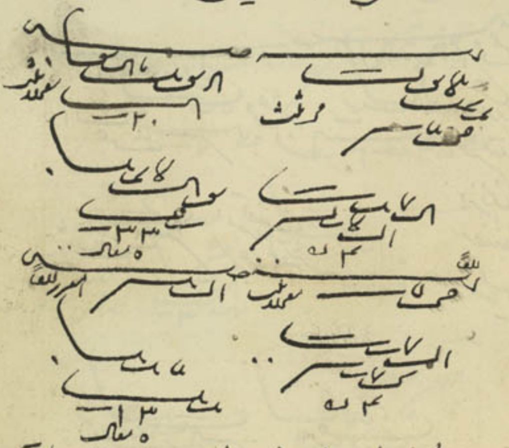
و چون ربع عبارت از دو نصف و ثمن عبارت از نصف نصف است
حاجت بقاعده جداگانه نیست.

تثلیث

قاعده تثلیث آنست که از عدد اعلی ابتدا نموده ثلث صحیح آن سه
رقم دارند لکن داشته باشد و آنچه باقی ثلث آن سه هر چه
هست بنویسند و باقی یا یک خواهد ماند یا دو لکن یک باشد
ده حساب نمایند و لکن دو باشد بیست و در هر صورت
اضافه مرتبه مابعد نمایند لکن داشته باشد و آنچه ثلث
صحیح همان ده و بیست سه رقم خواهند ساخت و باقی را
نیز ده و بیست حساب خواهند نمود و هر مرتبه مابعد علاوه
خواهند کرد و هکذا تا عمل تمام شود و لکن در آخر یک دینار
باشد ثلث آن سه و دو دانگ خواهند نوشت و لکن دو دینار
باشد چهار دانگ بنویسند زیرا که هر دیناری شش دانگ است
چنانکه هر سیری شانزده مثقال است و هکذا در سیر اگر یک باشد

پنج مثقال

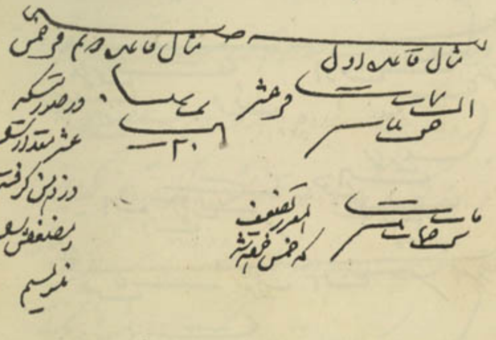
پنج مثقال خواهند نوشت و لکن دو سیر باشد ده مثقال
و امتحان در ثلث آنست که بر نقطه گذاشته با عدد ما بعد از
ثلث کرده شده جمع نمایند اگر با نیز آن عدد اصلی مرقوم در فوق
مطابق شد عمل صحیح است و الا غلط خواهد بود.
مثالش نقدی و جنس بعبارت تفصیل زیر است

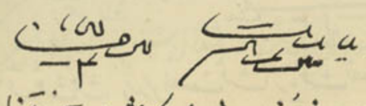


و همچنین تسع ثلث ثلث و سدس نصف ثلث و یا ثلث نصف است
قاعده جداگانه ذکر نشد . (از لغت تسبیع قاعده بجز قسمت نیست)

خمس

خمس دو قاعده دارد یکی آنکه مبلغ و مقدار را تنزل داده یک مرتبه
پایین تر رقم ساخته بعد از آن را تضعیف نمایند
دیگر آنکه عشر عدد را در ذهن گرفته پس در ذهن تضعیف
نموده و مضعف را بنویسند
مثالش نقداً و جنساً این است



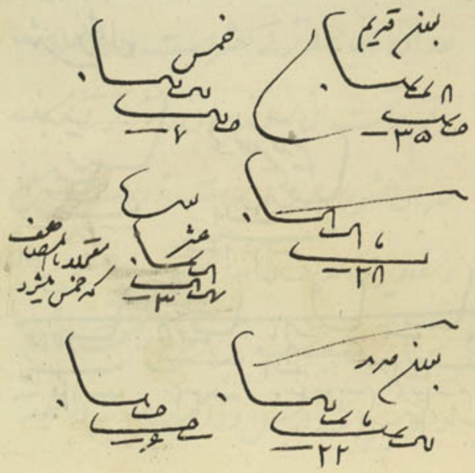


قاعده عشر از خمس معلوم بشود زیرا که عشر عبارت از تنزل دادن
یک مرتبه از مراتب هر عددی است .

قاعده — در جدید نمودن وزن قدیم

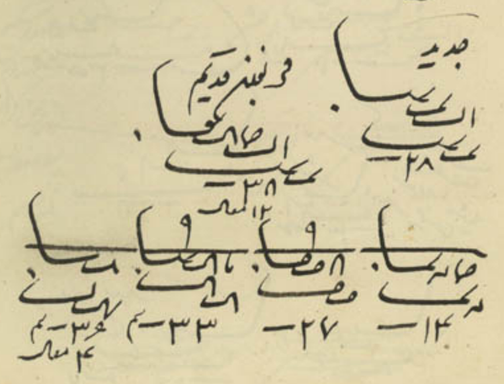
ضابطه در آن اینست که خمس مقدار را گرفته تفریق نمایند
و باقی آورند پس از آن باقی نیز هر عشر یعنی (خمس) گرفته
باقی آورند باقی ثانی جدید خواهد بود.

شرح این مثال



قاعده در قدیم کردن وزن جدید

ضابطه در آن است که مقدار جدید را چهار مرتبه
تنصیف نمایند پس در نصف وسط را انداخته نصف آخر
و نصف اول را نیز آن کل را جمع نمایند حاصل مقدار
قدیم خواهد بود
مثل این مثال



قاعده فی الضرب

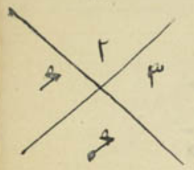
ضابطه در ضرب است که یک دینار یا یک فلوس یا یک عدد
از مضروب سطر نوشته پس مضروب فیه را در تحت
آن نویسند یا بالعکس یا بمعنی که یکی یا یک دینار از مضروب فیه را
نوشته و مضروب را بالتمام در تحت آن نویسند
بعد آن دینار را ترقی بعشرات داده مضروب
رقم در تحت آن را نیز همان دستور ترقی بدهند
بعد آن عشره را ترقی بمآت و الوف هکذا بمبلغ
و مقادیر و اعداد مرقومه در تحت آنها را نیز همان
منوال ترقی بدهند تا بهر جا که حاجت باشد
و اگر کسر باشد در جنس و دانگ باشد در نقد

و دانک باشد در لقه تنزل نهند پس بشمارهٔ اعداد
و مراتب مضروب دفعه کشیده مراتب مضروب را
منفرداً در زیر دفعه نوشته هر مرتبه را بمراتب
برآورده‌اش در فوق ضرب نمایند و حاصل را بر بینند
بعد همان حاصل را جمع نمایند حاصل جمع حاصل
ضرب خواهد بود
و در ضرب مفردات دو بیت ملازم حضرت ولایت‌مآب
صلوات الله علیه و علی ابنائه الطاهرین کافیست
(و و لو و ز مب و ح مح و ط ند ز ز مط ز ح نو
ز ط سج ح ح سد ح ط عب ط ط فا ضرب
ما دون عشرها الیها تهتدی)

دو بیت دیگر نیز در همین قاعده مرحوم خواجه نصیر طوسی
علیه الرحمة والغفران انشا نموده است و آن اینست
آحاد بر آحاد فراز آر مدام ده یکش کن و هر زایده را
ده کن نام از هر طرفی که باده چند است
در یکدگرش ضرب کن و ساز تمام
و مثال مرکبات بطوریکه ضابطه‌اش مرقوم گردید
اینست

در مضروب فیه	فی ضرب بشود	مضروب
[illegible]		[illegible]

حاصل ضرب
[illegible]



مثال ضرب

مضروب — مضروب فیه

حاصل ضرب



امتحان ضرب اینست که میزان مضروب را گرفته بمیزان مضروب فیه ضرب نموده میزان حاصل را بگیرند اگر این میزان با میزان حاصل ضرب کلی مطابقت نماید عمل صحیح است والله اعلم

قاعده فی التقسیم

قاعده در قسمت آنست که یکدینار یا یکمن یا یکعدد از
مقسوم نوشته و مقسوم علیه را بالتمام در تحت آن
نویسند پس ان یکدینار و همچنین مبلغ مرقوم در تحت انرا
ترقی و تنزل دهند چنانکه در ضرب دانسته شد
و باید در ترقی اعداد را ملاحظه نمود که بیشتر از مبلغ
یا مقدار از مقسوم نباشد پس دفعه نوشته بقدریکه کم یا بیش
در نوشته باشد از اکثر مرتبه از مراتب برآورد
نوشته و صورت انرا مبلغ یا مقدار مرقوم در فوق
که از جنس مقسوم باشد ضرب نموده حاصل را در تحت ان
نویسند پس این حاصل ضرب را از مقسوم موضوع نموده

[illegible]

در دفعه ثانی

در دفعه ثانی باقی آورند و هکذا عمل نموده حاصل ضرب
دفعه ثالث را از باقی مرقوم در دفعه ثانی موضوع نموده
باقی ثانی را در دفعه چهارم مرتسم سازند و بهمین نحو
عمل نموده تا از مقسوم چیزی باقی نماند و لکن در آخر چیزی
باقی ماند که کمتر از مقسوم علیه باشد در میان ستاقین
سهمی باشد چه اللهم به تقسیم ان نخواهد بود ولی ممکن است که
منکسر نموده پس قسمت ثانیه بعد از اتمام عمل حاصل ضرب را
جمع نموده خارج قسمت خواهد بود

امتحان القسمه

میزان خارج قسمت را در میزان مقسوم علیه ضرب نموده
میزان حاصل را ضبط نمایند اگر این میزان حاصل با میزان

مقسوم مطابقت نماید عمل صحیح است و الا غلط خواهد بود
و اگر در آخر تقسیم چیزی باقی بماند که قابل قسمت نباشد
در وقت امتحان میزان آن باقی را نیز گرفته علاوهٔ
میزان خارج قسمت کنند بعد از آن ضرب در میزان
مقسوم علیه نمایند و با میزان مقسوم تطبیق کنند

صورت عملی اینست

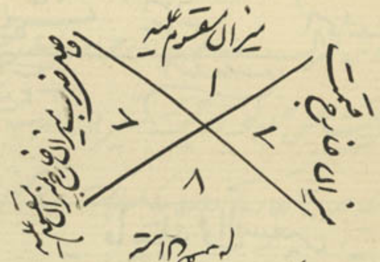
مقسوم علیه — مقسوم

[illegible]

خارج قسمت

[illegible]

[illegible]



تقسیم

خارج قسمت

۳۰

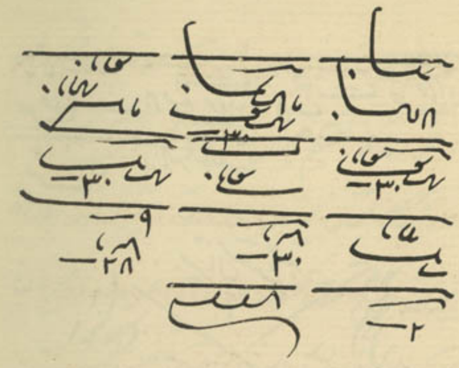
۹

برآورد بار [illegible]

[illegible]

برآورد بار نزل

۲۰	۱۰	۱
[illegible]	[illegible]	۱۲



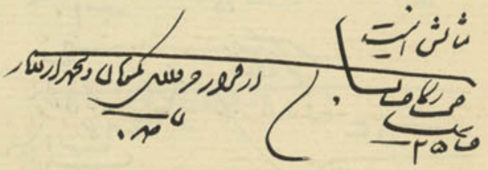
قاعدة فی التسعیر

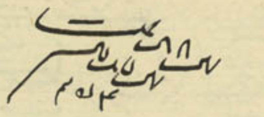
ضابطه در تسعیر اینست که از دو نقد شش ضرب و تقسیم برآورد
ثانیه بدین معنی که یک من یا یک خروار از جنس معین سیاق نوشته
قیمت آنرا از نقد هر مشخص شده در تحت آن نویسند بعد از آن
ترقی مالی نقد مرقوم در تحت آن نیز ترقی بر نهند تا هر جائی
که حاجت باشد و در جائیکه تنزل ضرور باشد باید شش ضرب

دیگر

و تقسیم تنزل بر نهند پس بشماره مراتب نقد از جنس دفعه
مرتسم ساخته مراتب معینه جنس سیاق در تحت هر یک
از دفعات منفرداً نوشته هر مرتبه سیاق جنس مذکور که در فوق
برآورده شده ضرب ثانیه بعد از آن حواصل سیاق جمع نموده
حاصل قیمت جنس مذکور بود و در حقیقت تسعیر همان ضرب است
مگر اینکه صورتاً تفاوتی دارد یعنی نقد است و یا جنس
(اتمام تسعیر همان اتمام ضرب است)

مثالش اینست





برآورد باز کے

[illegible]

برآورد باز نزل

[illegible]

مثال دیگر

[illegible]

برآورد

[illegible]

ضرب مراتب

[illegible]

قاعدة في المبادلة

ضابطه در مبادله اینست که قیمت یک خروار از مبدل منه نو
رشته پس قیمت یکخروار از مبدل الیه را از وضع نمایند

در اینصورت یا باقی خصم آید یا زیاده لکن باقی باید نسبت
مبدل الیه داده بهمان نسبت به سعر مبدل منه بیفزایند
واگر زیاده بیاید باز نسبت زیاده سعر مبدل الیه را که معادل
همان نسبت از سعر مبدل منه موضوع نمایند واین نسبت یا
یکی از کسور تسعه است ——— طریق در آن آسان است
ویا اصم است درین صورت باید بعد از قیمت عمل تفقه و نسبت
اخذ کنند راهی با فقص نخود مثالش اینست

گندم [illegible]
[illegible] و مبادله بجو از قرار خروار [illegible]
[illegible]
[illegible]

برآورد

قیمت مبدل منه | قیمت مبدل الیه
[illegible]

اینجا که کان نسبت بقیمت مبدل الیه دو ثلث
پس باید دو ثلث سعر از کل مبدل منه کسر کنند [illegible]
گرفته بر او افزوده و ان نیمه از کل جو خصم بود وار قرار قلعه [illegible]
سه لکان معادل همان سعر مبدل منه خصم بود [illegible]

ثلث سعر از گندم [illegible] و دو ثلث که با لمضاعف میشود
[illegible]

مثال دیگر
[illegible] به مبادله بگندم از قرار خروار [illegible]
گندم [illegible]

برآورد

قیمت سیر [illegible] قیمت سیر [illegible]

[illegible]

[illegible] هر مثقال نقره بسیار است [illegible] پس یکی

[illegible] مبلغ نقره [illegible] نقره [illegible]

[illegible]

[illegible]

قاعدةٌ فی الصرف

صرف تقریباً عبارت از مبادلهٔ نقدی است

و قاعده در آن است که اوّل برآورد نمایند بامعنی

که یک مثقال از مبلغ شود و در زیر صرف آن نوشته

پس قسم تعلیم ترقی [illegible] و لکن حاجت باشد

باشد تنزّل هم بنمایند بعد شمارهٔ مراتب اصلی مبلغ

دفعه کشیده هر مرتبه از مراتب مبلغ شود نیز دفعه در زیر

دفعه نوشته بعد بجنس خود از مراتب برآورد ضرب نقره

بنویسند و مراتب اصلی شود جمع نمایند حاصل صرف [illegible]

و در این وقت اگر پول سفید شود تبدیل بسیاه می‌کنند

صرفش شود که معین نقره است بر آن مبلغ می‌افزایند

و اگر بالعکس است ناقص می‌کنند مثالش است [illegible]

سفید [illegible] سیاه بعلاوه صرف [illegible]

[illegible]

[illegible]

برآورد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قاعدهٔ اخری فی نوعٍ آخر من المبادله

اجناس یا اشیاء متعدده است و میخواهیم با اجناس
یا اشیاء متعدده تبدیل کنیم ضابطه در او این است که قیمت
فی مثلی از هر یک از اجناس مبدل منه را در حشو نوشته
میزان نمایند به همچنین قیمت یک فرد را از هر یک از اجناس
مبدل الیه را نوشته میزان کنند پس میزان مبدل الیه را

[illegible]

از میزان مبدل منه موضوع نمایند باقی یا زیاده هر چه باشد
نسبت به مبدل الیه ها معادل همان نسبت به میزان مبدل منه
علاوه یا موضوع نمایند پس از اتمام حاصل را به شمارهٔ
عدد اجناس مبدل الیه قسمت نمایند حاصل قسمت تعداد از هر یک
از اجناس مبدل الیها خواهد بود که در اوزان یا اعداد متساوی هستند
و در قیمت مختلف و باید دانست که در برآورد قیمت میزان
مبدل منه و مبدل الیه باید برآورد مقادیر را بالسویه
ملاحظه نمایند بمعنی که اگر مبدل منه [illegible] شیئ است و مبدل الیه
سه چیز باید از هر یک از اجناس مبدل منه را یک فرد از آن
بنویسند که میزانش سه فرد دار باشد تا مطابق باشد با میزان
اجناس مبدل الیه که سه فرد دار است   امثله اش این است

فى مبادله مابينس مفصله

[illegible]

براورده

[illegible]

ثلث مساوى ايسه بو بدل ايسه تضعيف نموده
ايراد ثلث قيمت كه بونى قلار
[illegible]

[illegible]

مثال ديكر

متقابل يعنى بعدس وماش

[illegible]

بر آورد

[illegible]

نصفى بك مساوى ونصف ايسه اينى ايسه ايراد
بدل ايسه تضعيف كعه ويكه منه نصفنى اسوارجودكره

افزود بدين ملا

فى بيلاوى

[illegible]

قاعدهٔ فی الابتیاع

بدانکه تبدیل نمودن چیزی بچیزی یا در کم است یا در کیف
تبدیل در کم آنست که وزن جنس را تبدیل بوزن دیگر
بکنند مانند وزن قدیم و جدید و غیر آن تبدیل در کیف
آنست که مقدار جنس را تبدیل بنقد از جنس دیگر بکنند
و این از چهار حال خالی نیست یا تبدیل نقد بجنس است
یا جنس بنقد یا نقد بنقد یا جنس بجنس اول را
ابتیاع و دویم را تسعیر سیم را صرف چهارم را
مبادله گویند قواعد سه شق اخیر مذکور شد و قاعدهٔ ابتیاع
که عبارت از تبدیل نقد بجنس است این است که بیان میشود
و این از دو حال بیرون نیست یا ابتیاع شیء واحد است

یا اشیاء متعدده اگر متحد باشد باید مانند قسمت
برآورد نمایند باین معنی که یک خروار از جنس گرفته
قیمت آنرا در زیر آن نویسند پس بعد از قسمت ترقی
و تنزل ما له التقسیم نمایند خارج از قسمت ابتیاع خواهد بود چنانکه در این مثال

[illegible] ابتیاع غله از قرار خرواری [illegible]

[illegible]
۲۶

برآورد

[illegible]

[illegible] ۲۰ — ۱۰ — ۱
[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

و اگر متعدد باشند طریقه در آن اینست که یک خروار
نوشته و قیمت یک خروار از هر یک از اجناس و اشیاء
ابتیاعی را جمع نموده در زیر آن یک خروار نویسند پس
آن قلم را رقم [illegible] قیمت عمل نمایند
خارج از قیمت وزن هر یک از اشیاء ابتیاعی خواهد بود.

و مخفی نماند که در این صورت اوزان اشیاء مذکوره
تماماً با یکدیگر باید مساوی باشند و غیر از آن نمی‌توان نوشت

مثال آن است

[illegible] ابتیاع اجناس مفصله

برنج	روغن	ابریشم	پنبه

[illegible]

برنج [illegible]	روغن [illegible]	ابریشم [illegible]	پنبه [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بر آورد

[illegible]

برنج [illegible]	روغن [illegible]	ابریشم [illegible]	پنبه [illegible]

[illegible]

مثال دیگر

ابتیاع برنج دیروز زغال گندم

برآورد

قاعدهٔ فی الشراکة

دو نفر یا بیشتر در تجارت و در امثال آن کمپانی نشده با هم شریک باشند آنرا
شرکت و شراکت و اشتراک و مشارکت گویند و این از چهار حال خالی
نیست زیرا که شرکا یا در مبلغ و موعد هر دو شریک یکی باشند و یا در مبلغ متحد و در موعد مختلف
و یا در مبلغ مختلف و در موعد متحد و یا در مبلغ و موعد هر دو مختلف می‌باشند
مرحوم ملا نشاط علیه الرحمة فقط قسم رابع را در کتاب بحر الجواهر ایراد
نموده و شرح داده است بعضی از آنان بعض از آنها صرف نظر کرده و لکن فقیر
اقسام اربعه را مرتباً بیان می‌نماید که بعضی مبتدی را توضیح و مبرهن باشد مثال اول
مثال قسم اول که در مبلغ و موعد هر دو متحد باشند . قسم اول که در مبلغ و موعد هر دو متحد باشند منفعت را و یا
ـــ منفعت
باشد کار قسمت نموده و هر کدام علی السویه سهم خواهند برد
قسم دویم که در مبلغ متحد و در موعد مختلف باشند عدهٔ ایام یا ماه
یا شهور یا سنه هر کدام را به مبلغ خود ضرب نموده حاصل را
بعد از آن

محرم

مقسوم علیه قرار بدهند پس منفعت را به مقسوم علیه زده قسمت نموده
خارج قسمت را با حاصل ضرب اولی هر یک از شرکا ضرب نموده
حاصل هر چه باشد سهم هر یک از شرکا خواهد بود نسبت مبلغ خود شان

بدین قاعده

ـــ منفعت ثابت محرم

رضا	اکبر	اصغر
ـــ	ـــ	ـــ
۱	۴	۶
[illegible]	[illegible]	[illegible]

ـــ قسمت به ۱۱ که حاصل ضرب هر یک از شرکا بوده باشد

[illegible]

خارج قسمت

قسم سیم [۳] که در مبلغ مختلف و در سر عدد متحد باشند مبلغ اسلوب مقسوم علیه
قرار داده مبلغ منفعت اسلوب را بر آن قسمت نمایند پس خارج قسمت اسلوب مبلغ هر کدام
از شرکا را ضرب نموده حاصل سهم هر یک از آنها خواهد بود نسبت بر عدد خودشان
بدین قرار

مبلغ — سر عدد کلیه شش ماهه

رضا	اکبر	اصغر
سه	سه	چهار
۲	۴	۱
۵	۱۵	۲۵۰

منفعت ۲۵۰ — قسمت بر ۷ زیراکه عدد مشترک در ... ... است

۲۵۰ خارج قسمت

قسم چهارم که در مبلغ و سر عدد هر دو مختلف باشند قاعده آن نیز

مانند

مانند قاعده قسم دویم است به این معنی که عده ایام یا شهور سر عدد اسلوب
مبلغ هر یک از شرکا را ضرب نموده پس مجموع حاصل اسلوب جمع کرده مقسوم علیه قرار
دهند و منفعت اسلوب را بر آن قسمت نموده خارج از قسمت هر چه باشد
مبلغ هر یک از شرکا را ضرب نموده حاصل هر یک هر چه باشد سهم
هر یک از شرکا خواهد بود

و بجهة تسهیل امر بهتر آنست که منفعت شش عددی که مشترک در هر یک
از مبلغها باشد ملاحظه نموده و بشماره عدد مزبور در مبلغهای مختلفه جمع و ضرب
و قسمت نمایند چنانکه مثلا زید بیست تومان دارد و عمرو سی تومان و خالد
پنجاه و پنجتومان عدد مشترکی که در هر یک از مبلغها هست پنج است
چه در اولی چهار و در دویمی شش و در سیمی نه پنج است پس
مقسوم علیه کلیه مثلا نوزده خواهد بود و قس علی هذا

مثال قسم رابع بطریقی است که در وی نقصه نگردد تا واضح شود انشاء الله تعالی

مبلغ [illegible] مختلف [illegible]

[illegible]

اصغر [illegible]	اکبر [illegible]	رجحان [illegible]
[illegible] ۵	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۳	۴
[illegible]	[illegible]	[illegible]

المعبر تقسیم به ۱۷ که عدد [illegible] ضرب می باشد [illegible] که ذو قسمت [illegible] و در اینجا [illegible] است

[illegible]

قاعده ۵

در برآورد چادر و نظایر آن بدانکه طول و عرض یکان را در مضروب و مضروب ثالثه کرده و عمق گرباس و غیره را مخرج [illegible] بگیرند و ذراع شاه اوزان بر دو قسم است یکی ذرع شاه است که در مقابل ذرع تبریزی است و هر گره شانزده [illegible] هم بود و همچنین غالباً معامله [illegible] بذرع تبریزی است لهذا [illegible] آن را بذرع تبریز بیان می‌کنیم پس از تمهید مقدمه می‌گوییم که طول و عرض یکان و عمق را چه [illegible] صحیح [illegible] یا کسر و یا [illegible] مختلف [illegible] تقریباً [illegible] برابر [illegible] در صورت صحیح بودن جهات ثلثه محتاج بقاعده جداگانه نیست زیرا که [illegible] ضرب [illegible] و در صورت کسر بودن قاعده اینست که یکی از مضروب [illegible] را از جنس مخرج [illegible] و مضروب دیگر را

در مجنس آن ضرب نمایند حاصل مساوی مجنس مخرج می‌شود قسمت نمایند
خارج از قسمت هرچه باشد مقدار پارچه معلوم می‌شود در اینجا نسبت
ثالث بدین قرار است

طول ذرع — عرض ذرع گره — مجنس — عرض کرباس نیم ذرع ۸ گره

ضرب در یکصد و شصت

حاصل را تقسیم به ۸ گره که مخرج ربع ذرع است

خارج قسمت پس چهارصد ذرع مقدار ذرع کرباس معلوم شد.

قواعد متفرقه فی ذیل قاعده واحده

بدانکه عدد یا مبلغ یا مقداری را اگر ثلث یا ربع یا یکی از کسور دیگر

یا آنکه یازده یک و دوازده یک و صد یک و هزار یک
و هکذا الی ما شاء الله از آن عدد یا مقدار موضوع نمایند باقی را که
ضبط کرده باشند و ماخذ کل مجهول مانده باشد بخواهیم بدانیم
اصل عدد چه مقدار بوده که پس از وضع این مقدار مانده است
ضابطه کلیه این است که درجه ما قبل نسبت مفروض را در باقی مانده
ملاحظه نمایند پس رجوع آن باقی علاوه نمایند حاصل همان عدد
یا مبلغ یا مقدار اصل مقصود معلوم می‌شود چنانچه شد اگر نسبت ثلث است
درجه ما قبل او نصف است و اگر ربع است درجه ما قبل او ثلث است
و هکذا در تمام نسبتهای منطقه و اگر نسبت اصم است مانند در یکصد یک
و یازده یک قصه‌ای در آن نیز باید به همان طور ملاحظه کرد
شد در ده یک یا نه یک باقی را علاوه باقی نمایند و هکذا

و نیز حال همچنین است در عکس آنها چنانکه شد ثلث یا ربع یا عشر
یا یازده یک عددی شود که جمع آن عدد یا مقدار افزوده باشند
و خواسته باشیم بدانیم که مبلغ یا مقدار مزید علیه چه مقدار بوده است
قاعده کلیه در جمیع مافوق نسبت مفروض شود از عدد موجود
یعنی مجموعه مفروض نمایند هرچه باقی آید عدد یا مبلغ اصلی مجهول بود.
این دو قاعده در منطق و اصم هر دو جاری است مطلقا مراتب خواه
زیاد باشد یا کم

امثله نسب منطقه

شخصی ثلث مال خودش شود بمصارف تزئید یعنی مجموعه خرج آنها خواهیم بدانیم
که اصل مال چه مقدار بوده نصف مبلغی شود که پس از وضع ثلث باقی
مانده است برای ملاحظه نمائید
[illegible] ثلث [illegible]
[illegible] پس نصف سه چهار که بر آن افزوده شده است [illegible]

شخصی وفات نموده بلا عقب است زوجه [illegible] مالش شود بزوجه اش [illegible]
خواهیم بدانیم که اصل ترکه چه مقدار بوده. ثلث باقی باید بر آن افزوده شود

برای تحقیق
اصل ترکه [illegible] ربع سهم زوجه بر ضمیمه بگیرد
نصف ترکه [illegible] ربع
[illegible]
[illegible] ثلث باقی که [illegible] است [illegible] ملاحظه
باقی فوق شده اصل مبلغ مجهول بود

مثال از قاعده اولی که ثلث خمس است
شخصی خمس مالش شود باو داده [illegible] خواهیم اصل مال شود بدانیم
پس همان خمس شود پنجم [illegible] خمس حاصل شود بگیرند

لکن با خمس محفوظ مطابق باشد صحیح است والله اعلم همچنین لکن بعد از
وضع خمس بعضی که باقی مانده خواسته باشند بدانند که اصل
مبلغ چقدر بود درجه باقی ثلث خمس ربع است پس ربع باقی را
علاوه ثانیه اصل مبلغ معلوم کرده شد چنانکه در زیر مثال

[illegible] خمسیه سادات عالیه درجات [illegible]

[illegible] ربع باقی که مال خمس نزد راست دیگر که
علاوه باقی ثلث اصل مبلغ معلوم کرده شد و این در صورتی است
که اصل مبلغ مجهول باشد والله اعلم باقی نیز چنین کرده

مثال از آن عدد دریم که الفیه ثلث خمس است
مواجب و مرسوم شخصی در وقت برقراری با ضمام رسم تکانی را با هر ربع

به

به حکم اجاره این مقرر شد که با رسم باشد و بدیهی است که در دفاتر
دیوانی به رسم مخرج سبیه با نجار نهند بدانند که اصل مواجب
چقدر بود و چقدر افزوده شده است لهذا از عشر همان مبلغ را
موضوع نمایند باقی مبلغ و مواجب قدیم کرده بود و این مبلغ
علاوه ثلث باقی ربع است و ثلث بعد از اضافه شد خمس

[illegible] که ثلث بخش خمس است
ثلث باقی ربع
[illegible] که مرسوم قدیم بود

شخصی در سفر فوت شد و سدس متروکات او را یکی از ابوین
موضوع نمود و باقی را بعضی وراث دیگر و راه کار وراث
نیز چنانچه بدانند که اصل ترکه چقدر بود چنین ثلث نصف

سدس است پس خمس با سهم ، به تعیین مخرج علاوه ثانیه که هم

اصل ترکه معلوم باشد و هم سهم ابوین چنانکه در این مثال

بعد از وضع سدس [illegible]

بعد علاوه خمس [illegible]

عشر [illegible] با مخرج [illegible]

[illegible]

سدس ابوین [illegible]

نصف [illegible] ثلث

[illegible]

[illegible]

زید وفات کرده و حق او ثمنیه باشد سهم بر زوجه او [illegible]

باقی سهم در میان اولاد قسمت کرده لکن وراث بجز اینند

بدانند اصل مال چقدر بوده و چقدر موضوع شده باید سبع

باقی است که بایشان رسیده بر خلاف آن علاوه نمقه پس اصل ترکه

و هشت یک سهم معلوم ثانیه

چنانکه در این مثال

سهم وراث زید بعد از وضع ثمنیه زوجه او

[illegible] بعد علاوه سبع [illegible]

اصل ترکه [illegible] هشت یک زوجه [illegible]

سهم وراث در صحیح باقی مانده بعینه [illegible] در

[illegible]

شخصی فوت کرده ده نفر اولاد دارد داشت نفر پسر و نفر دختر
حصه یا سهم خود شان را از اصل ترکه بر ضوع نصفه و تتمه را به
اولاد ذکور که در ولدیت یکی بوده اند و ساقط اند اولاد
لکن خواسته باشند بدانند که اصل ترکه چه قدر بوده و اولاد
اناث چه قدر سهم خود شان را بر ضوع نصفه اند باید ثمن ترکه
اولاد ذکور را ان علاوه شده تا اصل ترکه و سهم اولاد اناث
مشخص شود بطریقی که در این مثال معلوم میشود

الهام اولاد ذکور
[illegible]
[illegible] علاوه ثمن [illegible]
سهم اولاد اناث که بعد از آن بر ضوع نصفه
در نفر [illegible]
[illegible]
[illegible] بی عهده صحیح و بی عیار و نقش است

شخصی از دیوان مرد حجب وجیره دارد در پس از وضع تکعیشر رسم
باقی خالص بخرج بیاید بدون آنکه اصل مرسومش معین شده مرسومش
شخص مذکور میخواهد بداند که اصل مرسومش از دیوان چه قدر بوده که
پس از وضع تکعیشر آن مبلغ و مقدار بادمی دهند باید نه یک برات
وجیره خود را و ربع آن مبلغ و مقدار علاوه نمود تا اصل رسم و رسم
بر ضوع شده معین شود چنانکه در این مثال

بعد از وضع رسم
[illegible] و [illegible]
[illegible] ۳۱
تکعیشر دیوانی که عقد آن [illegible]
[illegible] ۳۱
[illegible] ۳۱
[illegible]

امثلهٔ نسبتهای اهمّ که باید لعاعت و حصه و قسمت علی شود

انعامی از خزانهٔ همایون با فواج قاهره بالمساوی مرحمت شده بعضی
از آنها که حاضر رکاب بودند حصهٔ خود را برداشته و تتمه را
بکل افواجی که در نقطهٔ دیگر بودند و سایر آنها [illegible] منتقل شود که
اصل انعام چقدر بوده و افواج رکابی چه قدر سهم بوده اند باید ثابت شود
شغل معلوم پس زیاده و نقصان ندارند چنانکه در این مثال
سهم افواجی که مأمور عربستان و [illegible] شده بود از افواجی که [illegible]

[illegible]

عربستان [illegible]

چهار فوج [illegible]

چون تمام افواج از رکابی و مأمورین [illegible] فوج هستند پس باید [illegible] مبلغ مشهور را بر آن علاوه نمایند [illegible]

[illegible]

اصل انعام مرحمتی

حصهٔ فوج رکابی که باید یک جزو از [illegible] رضوی [illegible]

[illegible]

حصه [illegible]

[illegible]

صد نفر شریک شده کمپانی [illegible] آهن از طهران به تبریز کشیده اند
یک از شرکا که رئیس بود در سرکرده ثمن [illegible] و بقیه متفرق بودند
پس از اتمام مدت معهوده رئیس سهم خود را برداشته تتمهٔ منفعت را
بشرکای دیگر بخشش نمود حالا شرکا جمع شده میخواهند بدانند اصل منفعت
چقدر بوده و رئیس سهم خود را آیا بالمساوی برداشته یا زیاده و کم
پس باید حصهٔ شرکا را به نود و نه جزو مجزی نموده و یک جزو آن را
علاوه بر حصهٔ شرکا کرده تا منفعت کل معلوم شود پس این منفعت را
بیکصد نفر قسمت نمایند و خارج قسمت را رئیس [illegible] لکن با [illegible]
مطابق مبلغی شده که رئیس بکلی شرکا بخصوص [illegible] نموده صحیح است
والا تغییر [illegible] و غلط [illegible] بود چنانکه در این مثال

شرکا [illegible] حصهٔ نود و نه نفر که رئیس بکلی [illegible] نموده

[illegible] قسمت به نود و نه نفر که یک جزو آن علاوه [illegible] شود

[illegible]

سود کشتی | کرایه ... بلکه ...

اصل سنفت

معدلا قسمت به یک نفر باشد

سهم سایر کار بدون زیان و نقصان

یک فروند کشتی متعلق به چند نفر کمپانی بود در هر سال یک جزو از

هشتصد و پنج جزو منفعت آن بعد المقطع حق کپیتان بود اند بعد از مدتی

کمپانی مزبور کشتی را بشخص دیگر فروخته رفتند پس مالک ثانی حق

کپیتان را رد نمود و بعد المقطع شد سابق کشتی کسر الشخص

اجاره داده اند حالا شیخ الهر مراد که اجاره کشتی در سابق معتبر بعد

و همه ساله معتبر حقوق کپیتان بود اند و گفته کپیتان و دیگران

هم اعتبار و اعتبار دارند لهذا هشتصد و پنج سه هشتصد و شش که یکی زمه بالا در از دست

قسمت بنه پس وجه اجاره سابق و حق کپیتان کسر الشخص است

و جه اجاره حالیه کشتی بدون حق کپیتان شامل

بیکانه

از مقدار قسمت ... حق کپیتان ... بقاء

وجه اجاره منفعت قدیم

قسمت به هشتصد و پنج خارج قسمت ... حق کپیتان

مخفی نماناد که جواب اینها بسهولت با قواعد خطائین و تعاکس و تکمیل

و جبر و مقابله ممکن است استخراج نمودن ولیکن تسهیلاً للمبتدی قاعده

نزدیکتر اقرب و اوضح است در قواعد مذکوره والسلام تمام است الهی

تمام شد جلد اول این کتاب که در علم حساب بر رسم تعلیم و تقدیم الی اخ

فی لیلة الاربعا سلخ شهر رجب المرجب ۱۳۱۵

بسم الله الرحمن الرحیم

جلد دویم در علم سیاق

بدانکه سیاق مشتق از سوق و سیاقت است که در لغت بمعنی راندن باشد و در اصطلاح بمعنی جمع و خرج است بر تقریریکه استادان این فن مقرر کرده‌اند و بجهت هر امری رقمی و بجهت هر حسابی علامتی تعیین کرده‌اند و همچنین بنای خط سیاق بر اسقاط حروف و استعمال ارقام است از اینجهت این علم را بعلم سیاق گویند و تبیین و تعلیم این جلد را بر دو باب و چند فایده .

باب اول در کلمات معروفه و الفاظ مصطلحه و آن مبنی بر دو فصل است فصل اول در معانی الفاظ مصطلحه و صیغه‌های مشهوره فصل دویم در اسامی ارباب حرفت و صنعت

و هر یک را بترتیب حروف تهجی ذکر می‌کنیم که بر خواننده و جوینده
آسان باشد ان شاء الله تعالی

فصل اول در معانی الفاظ مصطلحه
و صیغه‌های مشهوره

حرف الالف

اوارجه در آن چند لغت است
اوارجه آورجه آورچه اوارچه اوارجه بقولی از وارج است
که بمعنی جمع و خرج است و بقولی معرب آواره است و بقولی
مأخوذ از اوراقچه است و چون دفتر اوارجه منقول از دفتر قانون است
گویا دفتر قانون و روزنامچه را در این دفتر پراکنده که اول
در رشته آورده و بهر تقدیر اوارجه بمعنی جمع است .

اربابی در لغت منسوب به ارباب یعنی خداوند باشد و در اصطلاح

زمینی را

زمینی را گویند که بتصرف غیر دیوان باشد و مالک آن
شخص معین باشد که بطریق شرع مطاع مالک و متصرف باشد

انصرام و انقطاع در لغت بمعنی بریده شدن و در اصطلاح
غایت فصول اربعه سال باشد

امضا در لغت گذرانیدن و در اصطلاح حکمی یا مکتوبی است
که بمهر و صحه همایون یا بمهر وزراء و حکام مزین شود

احراق در لغت سوزانیدن باشد و در اصطلاح زربفت
سقمه و اشیاء آلات زرینه که زربفت و اقمشه ماحصل
قدری نقره یا طلا باشد که سوزانیده باشند و جمعی شخصی نمایند

انشقاق پاره کردن چوب و درخت

انکسار شکستن ظروفی که از طلا و نقره باشد و حاصل شعاعی چند باشد

احیار زنده کردن مرده را گویند و زنده کردن مطلق را نیز گویند
و در اصطلاح زمینی است که از زراعت باز مانده باشد و حکم مرده
داشته باشد و شخصی آن را مزروع سازد

ارتفاع محصولی را گویند که از زمین حاصل شود و بمعنی رفع محصول
نیز همین معنی را دارد

استدراک تفاوت طعمه جانوران یا چینه مرغان
یا علیق ستور و علوفه دواب و غیرهم است که در وقت مقابله
نسخه شرف یا نسخه های جمع کرده شود بنا بر آنکه بعضی تلف یا غایب شده باشند

ابتیاع خریدن چیزی باشد که حاصل آن را داخل جمع شخصی کند

ادرار آنچه ارباب علم را همه ساله از دیوان دهند

اطلاق هر که را براتی از دیوان باشد و آن را بر عاملی یا متوجهی

دهم کنند

وجه کنند و برات نویسند تا از آن کس ستاند

استحقاق آنچه کسی را خاص بصفتی معین باشد

اضافه چیزی که بر باقی موجودی افزایند و بعضی بر آنند
که اگر بعضی موجودی چیزی علاوه شود نیز اضافه گویند

اخراجات در لغت خرج کردن باشد و در اصطلاح مخارج
یومیه و چاپارخانه و امثال ذلک را گویند که در زیر مخارج
ولایتی نویسند

اقامت کسی را بر سر کاری داشتن و اجرت معین دادن

اصبع ثمن ثمن ذرع است بذرع تبریز و ربع گز است بگز شاه

اسقاط ستور و چهارپایانی که جمعی شخصی باشد پس سقط و تلف
شده باشند و آن را بکلاک نویسند

استصوابی — چیزیست که علاوه بر مواجب از دیوان گیرند

حرف الباء

بارز — مبلغ و سعد آن بود که بعد از جمع یا وضع از محسوب بیرون آید

برات — مکتوبی که بشخصی حواله دهند

باقی — تتمه که از جمع باقی مانده باشد

بهای مذکور — یعنی قیمت اشیاء ذکر شده در سر برات قیمت آن
این است و قیمت را نویسند

حرف التاء

توجیه — ثبت بروات و کلیه آنکه دفتر توجیه کرده

ترقین — صیغه جاتی که بخط سیاق نویسند

تجریع — اجرت سقا را گویند

تحصیل — چیزی که به محصل شخصی حواله بدهند که بگیرد

تعطیلی — چیزی بکسی که از روی معطلی گرفته باشند بدهند

تقاوی — مصالح الاملاک را گویند

تنقید — بکسی دادن زر نقد

تیول — معروفست و در اصطلاح جایی را بشخصی دهند که از
دیوان مواجب داشته باشد سوای آنکه مواجب او از مواجب آن
حاصل شود زیاده به دیوان رساند و اگر کمتر حاصل شود از دیوان بازیافت نماید

ثمار اشجار — شاخ و برگ بی مصرف درختان را گویند در باغ نخلستان

تولیت — کسی را صاحب مهمی ساختن

تنعیل الدواب — اجرت نعل بندی اسبان

تنقیح — نیکو کردن و پیراستن محاسبه

تملیک جایی و ملکی که پادشاه یا حاکم شرع ملک طلق کسی گردانند

تلطف چیزی از مال خود بشخصی دیگر در مرتبهٔ تحفه دادن

توفیر تفاوت دادن چیزی که با چیزی مساوی نباشد

تفصّی از عهدهٔ کار بیرون آمدن

تخمین امری که بتحقیق نزدیک باشد

تقطیع جامه بریدن

ترصیع جواهر و طلا و نقره نشاندن

تکلیل جواهر کاری بدر فتن

تطلی زر اندوزی کردن

تصریف زر کسی بعیار آوردن یا کم کردن

تفریق طلا و نقره و غیر هماکسی از یکدیگر جدا کردن

ترکیب

ترکیب چیزی با چیزی آمیختن

تذهیب زر اندود کردن

تذریع جامه و رخته را بذرع در آوردن

تصبیغ رنگ کردن

تحلیل جامه طلا و نقره دوز کسی سوزانیدن

تسبیک فلزات کسی گداختن

تنشیر چوب و امثال آن کسی پاره کردن

تجلید جلد کردن

تسلیخ پوست کندن

تقطیر گلاب و غیر آن چکانیدن

تثقیب سوراخ کردن

تسمین فربه کردن

تدهین روغن مالیدن

تغزیل ریسمان کردن

تندیف پنبه زدن

تحلیج پنبه دانه را از پنبه بیرون کردن

تعرض مطلبی را در تحت مطلب دیگر اظهار کردن

تعداد شماره فرد است که مهندسه برقم دارند

تحریر مبلغ یا مقدار زر را بلفظ نقشی و دانه زر نعض که صاحب جمع
وجمع آن باشد

تسلیم آنکه صاحب تحریر بزبان صاحب مال مبلغی شخصی هر
که بصرف آن گذارد و از این معلوم فرق میان تسلیم و تحریر که تسلیم با اطلاق است
و تحریر بی اطلاق

تعشیر پرت نازک چیزی جدا کردن مانند تعشیر کردن بادام وغیره

تطلیه قرآن را روغن مالی کردن

حرف الجیم

جایزه عطی باشد که در وقت مقابله تصحیح قرآن بر پهلوی
جیب مبلغ یا مقدار گشتند یعنی مقابله شد

جملتان صیغه است که بعد از دلالاضافه می‌آید

جمع چیزی که دیوان بر عایای و مردی از نقد و جنس وغیرها
فراهم آورد

حرف الحاء

حشو آنچه از ابواب جمع یا خرج که محتاج بشرح باشد و یا عمل
که از قبیل وضع وغیره باشد خواهند در آن بیابند در طرف ایمن کاسبه بنویسند

حق الجعاله اجرت شخصی که کار صنعتی صورت داده باشد

حق الشرب کسی که حق آب داشته باشد جایی

حرز در لغت تعویذ گفته است و در اصطلاح غله درو کرده و اشماری که بر اشجار باشد تخمین در مقدار آن نمایند حرز گویند

حرف الخاء

خرج و خراج و خطه و خالصه معروفند

حرف الدال

دیوان و دفتر و دست گردان و دفعی معروفند و محتاج شرح نیست

حرف الذال

ذوب زر و نقره را گداختن

حرف الراء

رکاز رکز نهد و رکز مالی باشد که در ایام جاهلیت در زمین نهاده

بدست

بدست پادشاه اسلام درآید

رفاهیت مرفع برداشتن حساب بقایای خراج گذارنده گویند و در پیش بقایای خراج گذارنده رعیت گویند

رقابه نگشتن فرد سواله که میان مرضع باشد گویند

حرف السین

سائمه رمه گوسفندان و شتران چرایی باشد

سرعلف زواله شتران باشد

سیورسات اخراجات لشکر باشد

سیورغال اخراجات امام زاده های و در جهت تعظیم و لقاع متبرکه و تیولی که به علما و فضلا داده باشند

سلم قیمت جنسی که پیش از تحویل گرفتن داده باشند

حرف الصاد

صُرّه — بدره سیم

صرف — خرج یعنی سوا کنید و تفاوت بین سیاه و سفید و رشال

زکوة زر صرف کرنید

حرف الضاد

ضِلع — نصف فرد سوا کنند

طاء

طعمه — گوشتی که بکلی جانوران تعیین باشد

عین

علیق — کاه و جو که بستوران و چهارپایان دهند

علوفه — از علف است

عوارض — کاه در ماله کار و سوا کنید

عرض مذکور — یعنی عرض آنکه در حشو بالا ذکر شده است

عرض بهره — صیغه ایست که در دفتر مخارج و لدی می آید

عَرضه — چیزی که دیوان بموردی عوض طلبش بدهد

حرف الفاء

فاضل — زیادتی که بموردی از ابواب الجمعی خود بیفتد بدهد

قاف

قانون — دفتریست که جمع رساله کمتر و در آنجا رقم شده باشد

قطار — چرم گاو دیر از زر سوا کنید

قیراط — وزنی است معلوم

ک

کرایه — معروفست

ل

حرف المیم

منفصل جدا کردن اموال بعد از جمع و خرج

مشروح آنچه بجزو رسیده از حساب و غیر آن

مستغل زمینی که منفعت از آن حاصل شود مثل دکان و مزارع و سرا
و حمام و غیره

مستوفی ستاننده حقوق پادشاه از عمال و رعایا

مشرف شخصی که بر امور و مهام کلیه مطلع باشد

مرسوم چیزی که در پاداش خدمت همه ساله بکسی دهند

مراعی و مواشی جاهایی که بر گاو و دیگر گوسفندان بندند

میاومه از یوم است یعنی ما یحتاج شخصی را روز بروز برسانند

مسابعه از سبع است یعنی ما یحتاج شخصی را هفته بهفته برسانند

معاشره و مشاهره و مسانهه مشتق از عشر و شهر و سنه است
یعنی مقرری شخصی را ده روز بده روز یا ماه بماه یا سال بسال برسانند

مرمت جای خرابی را منتظم و پاکیزه کردن

مجمل حسابی را گویند که از محاسبه مفصله بیرون آورده علیحده نویسند

مال منجمله ماخوذه از رعایا را گویند که همان مالیات باشد

منال آنچه بعد از ادای مالیات باقی ماند پس از زمین حاصل شود
که در ارباب مال از سلطان و منال از رعایا است و در فارسی مال
و منال هردو از سلطان است

نون

نواله معروفست

واو

وزیر در اصطلاح شخصی را گویند که نایب و مختار مطلق باشد

از جهت مال و خراج دیوانی بعضی گفته‌اند از وزر یعنی بار گران باشد
و چون وزیر بار گران مملکت را از پیش پادشاه بر میدارد از این جهت
وزیرش گویند

هاء

هندسه   معرب اندازه است مهندس یعنی اندازه گیر

یاء

یارود   معروفست که مردم آنرا جافالی گویند

فصل دویم در اسامی ارباب حرفت و صناعت
که مالیات بده هستند

اسکاف   چرمی و ساغری کفش دوز چرمی و ساغری را گویند

اکاف   پالان دوز

تفنگ ساز و چخماق ساز معروفند (تفنگ ساز و چخماق ساز را گویند جزو [illegible]

حداد

ح

حداد   در جماعت میباشند یک حداد خورده کار که زنجیر ساز
و ریزه فروش و جلیلان که از نابر آهنی می‌سازند و جماعت دیگر
حداد سقط کار که کلنگ و تبر و تیشه و امثال آنرا سازند

حمصی   نخودپز

خ

خیاط   در قسمت یک را با بازار روز زنگی نیند واد و ملبوس دوخته میفروشند
و مالیات میدهند و جماعتی که خودشان رخت میدوزند مالیات نمیدهند

ر

رزاز   برنجکوب و در این عصر برنج فروش را گویند
رصاف   کیمه فروش است و کیمه کش که تخت کیمه را
درست کند و کیمه دوز جزو آنست
زرکش   دکمه طلا و نقره را از نخ میسازند و نخ کوب جزو آنست

سین

سیم‌کش آنست که مس و نقره را می‌سازد

سراج جماعت تکلتو دوز و ترکش دوز و جناغ تراش را گویند

شین

شعرباف شال باف و چرخ تاب و عبا باف و بافنده قماش ابریشمی و امثال آنها را گویند

صاد

صفار سفیدگر باشد و این جماعت را مسگر در دیگر جاهای عرب نامند

صباغ رنگرز باشد و آنها سه جماعت هستند صباغ قدک و صباغ ابریشم و جماعتی که آنرا صباغ ریسمان گویند

عین

عصار و عطار معروفند

علاقه‌بند که قیطان و چهک باف و تکمه‌چی‌ها است و لفافیه که

صاف کنندگان ابریشم می‌باشند جزو آنست

فاء

فخار کوزه پز باشد و کاشی پز و خمره ساز جزو آنست

لام

لیاف طناب باف و جوال باف

اصنافات بر دو نوع است یکی ادارات دولتی است مانند تلگرافخانه و پستخانه و ضرابخانه و گمرکخانه و معادن و فابریکات و قورخانه دولتی و غیرها و دیگری غیر آنست که بر ترتیب حروف تهجی ذکر میشود

الف

افیونی تریاک فروش

ب

بازار جوزقه — دکان خرید و فروش پنبه و جوزق باشد

ج

چیت و چوبه چیت — عبارت از چیت مصنوعه در ولایات ممالک محروسه است اما چوبه عبارت از چوبهاست که صباغ از آن چوب بعضی رنگها سیاه درست کنند و مالیات مقرر از آن میستانند

ذ

ذبحی و داغ کردن گوسفندان مذبوحه باشد و مالیات شخص را آن مقرر است

ز

زرتاب — ریستین زر

رواس — کله پز

س

سرق الدواب — بازار فروختن چهارپایان و مستور باشد و در این عصر میدان مال فروشان گویند

ن

نساج — بافنده ریسمان باشد مثل جولاه و کرباس باف و چادرشب باف و غیرها

نداف — شخصی که پنبه را کمانه کرده بفروشد و طایفه حلاج که پنبه زن باشد و کلاف ورز جزو است

جماعت جرایم در اسامی بسیار ارباب کالات که اصناف و رسم زر مالیات میباشند بدین تفصیل است

آئینه ساز و آلت کش و آلت کش و آجر تراش و آهن کش معروفند

آب نبه — عبارت از نیلعه ساز و قوتی زن باشد و مالیات نبه فروش است

ب

بارورز — آرد فروش باشد

ط

طحان — آسیابان

طراح — شانه بند

غ

غوّال   طایفهٔ سازنده و نوازنده و رقاصان و مطربان باشند

ق

قصّار   گازر باشد و آن بمعنی رخت شو است

ک

کنده کار   آنکه بر روی فلزات حکاکی کند

کفش دوز   کسیکه زین پوش و نظایر آنرا دوزد

ل

لنده دوز   آنکه از قبیل ماهوت پارچه دوزد

ن

ناطور   دشت بان گویند

مخفی نماند جماعتی که از ولایات دیوانی مسافرت کنند از ایالت بجهة
انحصار بکار زرش هامی اکثر آنها که معروف و شهرند نیز داخت

باب دویم در مضافات القاب

بدانکه انسان و شتر را نفر نویسند و باقی حیوانات چهارپا
که سمّ و درنده باشند قلاده و اندر رأس نویسند
مگر آنکه فیل را تخت و بعضی را زنجیر و بعض نیز و لیک و فیل را نیز
زنجیر می‌نویسند
وطیور و ماهی و جواهر معدنی و بعضه مرغان را قطعه
وطیور درنده و شکاری و پیراهن و زیر جامه و رخوت را با راس دست
و مارکه تازیانه و اشجار را اصله و دستار و فوطه و شال را رکه عدد
و کیار قمشه و دستمال را دو قر و لحاف بار را عدل و لنگه زنید
و آلات حرب را مثل کارد و شمشیر و قمه و نظایر آن و قلمتراش
و تفنگ با قنداق را قبضه نویسند

ترب وخمپاره سه عراده
زنبورک وتفنگ بی قنداق را لوله
قرص فولاد سه   بیضه
انچه درزکشند وبرشند شل قبا وارخالق وشلوار را ثوب نویسند
اقمشه دراسعه که قطعیت داشته باشد ثوب
شال ترمه حاشیه دار ونیم ثوب قدک سه ذرعه
اطلس وقطنی وسایر اقمشه را که حریریت آن بر قطنیت غالب باشد
وقلمکاری که بدین نحو قطیفه وشال ترمه بی حاشیه ویا انکه
حاشیه آن ازان باشد وچهارقب سه طاقه نویسند
نصف قلمکار سه دکه   وکاغذ هر ۲۴ ورق ودیگر شقه
وقاقم درپیت وسنجاب ثوب باشد دسته نویسند

ندسه تخته وچیزها که زوج باشد زوج والا فرد باشد
فرد باید نویسند شل قالی وکفش ودیک وآفتابه وغیره
سایر اقمشه سه ثوب وذرع نویسند
قرآن وکتاب ودفتر وساغری ودیماج سه جلد
وچرم سه شقه نیز نویسند
والا کتاب اوراق باشد جزو نویسند
طلب وعرق وسایر چیزها که در شیشه کنند مینا
قرابه وقمقمه وقرص کافور وعنبر سه شمامه
نمک سه نافچه   طلا سه دینار ونقره را درهم نویسند
کمر شمشیر وخنجر سه منطقه   ومروارید سه که در رشته کشیده باشند
رشته ومشک نویسند

لمی و غراب و کلک را سلسله زنند

و چیزهایکه بوزن و کیل درآید شعال و نخود و برنج و هرچه مصطلح است دانه دانه زنند

و سایر چیزها را عدد ظروف چینی و کتش را کنج و دانه دانه

را عدد زنند ظروف کاشی و بدل چینی را که حلقه

نعلین است جام و دانه دانه را عدد زنند

آفتابه لگن دست مجموعه و سینی و امثال آن عدد

زین و برگ یراق را با همه اسباب دست نیز زنند

تفنگ و زرین تفنگ و هرچه تنگ است بگشته قلاب

کشتی را فروند زنند قنات و کاریز را رشته

و املاک را جریب و قفیز زنند مستغلات دکاکین

و خانات و حمامات و کاروانسرات و حمامات و امثال آن

لم

که در دو داشته باشند مثل باغ و خیمه و چادر باب زنند

انگشتر را حلقه زنند

ساعت و ساور و ماشین آلات بخار و کالسکه و درشکه

و امثال آنها را دستگاه زنند

راه آهن را رشته زنند

قاعده

در معرفت نوشتن خط سیاق و آن عبارت از نوشتن صیغه‌جات
مشهوره است که اکثر کلمات ممتده سیاق صیغه گویند و آنچه در ذیل
آنها نویسند تحت السیاق خوانند .

صیغه‌جات سیاقیه لامحاله باید دارای خطی مستقیم بدین صورت ——
باشند منتها خط مزبور در آخر کلمه باشد خواه در وسط خواه در آخر
و از تمام این خط معلوم است که امتیاز مابین خط سیاق و خطوط
دیگر باشد .

در یک کلمه بیشتر از یک خط ممدود جایز نیست رسم شود مگر در بعضی
صیغه‌جات که خط قصیری در آخر خط طولانی نوشته میشود
بدین صورت —— خط قصیر سوار زمین باشد
و در این سواد رسم الخط خطین زیرین گاهی باشند از نقطه حروف بشمرد

دگاهی

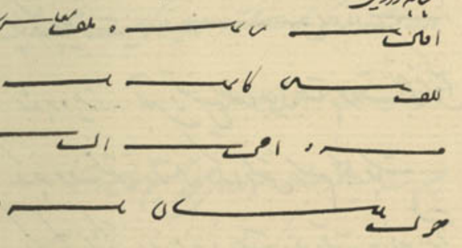
دگاهی مفصل است و کشیده میشود و این دو خط زائد و حشو باشند
چنانکه در صیغه‌جات الف —— ی و الـ —— د
شماره میشود یعنی برای توضیح مطلب بیان اقسام حروف تهجی میکنیم
که چه حروف مختص بر زمین و کدام مختص رسم الخط میباشد
و کدام یک مشترک مابین این دو نوع است و چه وقت مدر زائد باید نوشت
و چه وقت نوشت پس گوییم الف و واو مختص بر زمین است
مطلقاً خواه در آخر کلمه باشد یا در وسط چنانکه در این مثال

لعه م فطه ——
الو صه ارفی ——

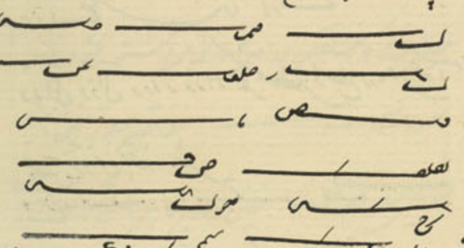
و دال و ذال و را و زا لکن منفصل و منقطع از ما قبل خود باشند
مختص بر زمین هستند مثل

لـ سه لـ سور فی ——
مرا ——

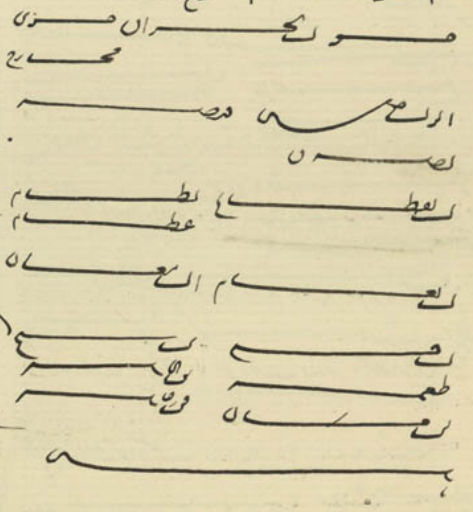
ولکن متصل با قبل یا بعد باشند ما بین رسم الخط و ترتیب هستند
چنانکه در ذیل



و با و تا و سین و شین و ک و فا و یا هر وقت
اتصال بحروف دیگر و هر وقت انفصال مختص برسم الخط
باشند چنانکه در ذیل نوشته

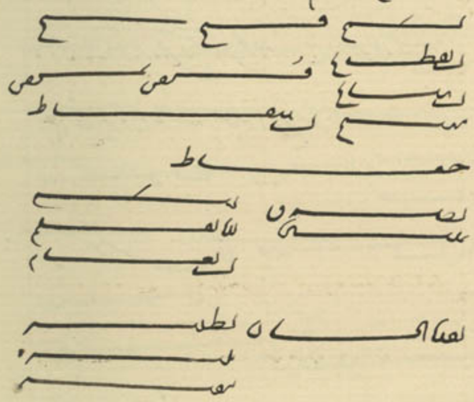


و جیم و حا و خا و ص ض ط ظ و عین و غین و قاف و میم
و نون و ها در وقتی که متصل بحروف دیگر از قبل یا بعد باشند
رسم الخط میتوان ساخت چنانکه در ذیل نوشته



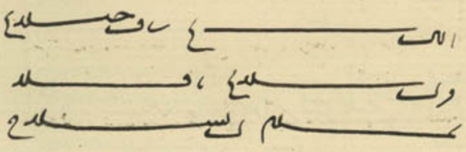
و در وقت انفصال از ما قبل یا بعد بغیر رسم الخط نوشته شده

چنانکه از این امثله معلوم گردد

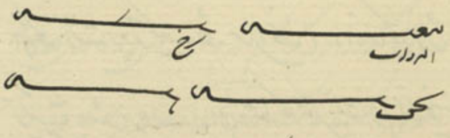


و لام الف یعنی کلمه لا حکم الف دارد با خط تزئین باید رسم شود

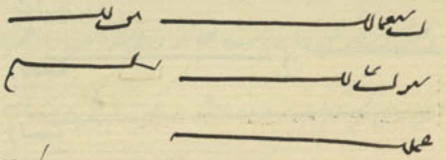
چنانچه در این امثله



اما لام هنگامیکه در آخر کلمه بعد باشد بشرطیکه متصل بما قبل
نحو باشد بغیر خط سیاق نویسند چنانکه در ذیل



و در غیر این حالت اعم از آنکه متصل بعد باشد یا منفصل
جایز است که رسم الخط نهند چنانچه در این امثله



و نویسنده باید با هوش بود و نهایت احتیاط در ترقیم کلمات
مرعی دارد که هر قسم خوش ترکیب و متقن باشد کلمات را ارقام
دارد و اما در جائیکه محتاج بتذکر باشد جائی است

که هیچ حرفی از حروف آن کلمه کسر نشود و آن رسم الخط ساخت
یا آنکه آن کلمه دو حرفی باشد و لکن یک حرف آن نیز رسم الخط باشد
آن کلمه زشت و بد ترکیب شود مثل (نحو) و اما جائیکه حروف
ترکیب باشد هر حرف از آن در خط که ممکن باشد رسم الخط نباشد
مثل (ـــــــــــــــ)

مثال مدّ زائد

الـــــــــــــی ـــــــــــــی

الـــــــــــــــــی

و از این مشکله تحریر و ترقیم جمیع کلمات بزرگ شکسته شقّ شود .

قاعده در قرینه و آداب آن

بدانکه قرینه از قرن بمعنی جمع است و در اصطلاح قرینه در فرد
مدی بود که از امر در کتاب رقم از جانب چپ فرد حاصل شود چنانکه
احمد خان کشیده نی کفته نام الخط که عامل سیاق
بقلم می کشند در اوراق تقرینه همی بود مشهور خواه از نزدیک
خواه باشد در و در حقیقت این قرینه بجهت امتیاز کرش دوران
وحشو و بر موضعی و بارز است چنانکه از قرینه اول تا آخر
لکر مدی بر رسم ساز بدن باشد و لکن از هر طرفی یک قرینه
و الا از ده از قرینه دوم تا یک قرینه آخر مانده مدی بر رسم ساز
نگذارد و لکن از طرفین دو قرینه و الا از نیز کرش گذارد
و هر جا یک قرینه اندازند یک کرش زیاد باشد

و مدی که از قرینه آتی تا یک قرینه یا فزاینده یا کمتر ترسیم سازند حشو زاید
و عکس الامر ضرعی کرینه که از قرینه دویم یا کمتر تا ابتر قرینه اقرب که باشد
و نصف و در اضیع نمایند و قرینه در مدات کاغذ هر مدی متعاقب مدی دیگر باشد
شکل کنند که هر قرینه جدا و نقد که قرینه بحسن است و تمیز در سیاق
و استادان معروف در اتفاق ضابطه چنین گفته‌اند که هر چه در این فن
به تحریر آید البته بالضروره قرینه باید چه اگر چیزی بی قرینه دست مستوفی
آید گمان کند که محرر قرینه او سهوالقلم انداخته پس مناسب است که
در هر مدی مراعات قرینه شود چرا که معنی جمع است پس آنقدر گردش
ضرورت است که موجود شود تا قرینه گرینه شاید نسبت قیاس معنی
لغوی و اصطلاحی ظاهر شود لهذا الزم است با قرینه نوشته نشود
مگر در شدت حال آدمی چنانکه کتابت بسیار شده باشد در آن وقت مدی قرینه بی

نوشته شد

نوشته در تحت آن نویسند که خالی است یا هزار دویم در توجیه
که اگر مدی قرینه هم نسازند عیب نیست از آنجهت که توجیه خرج است و تعلیم
که خرج آینده چه خواهد بود بنا براین بعضی مدات را احتیاطاً بی قرینه نویسند
که هنوز خرجی دیگر هم رسد قرینه آن شود از آن جا است که بعضی مدات
بی قرینه باید سیم در روزنامچات که حکم توجیه دارد اما در این یک چیز
مجوز است که در توجیه جایز نیست و آن اقرار صیغه واحد است
در یک روز .

بدانکه واضعان این فن شریف مقرر فرموده که هر چه بی قرینه باشد نحوف
نویسند چنانکه در وجه توجیهات و دستکار طرز اسیر در مدات
و هر چیزی که قرینه دارد دو قسم است یا قرینه او مذکور است یا مذکور نیست
در این صورت که قرینه اش مذکور نباشد بغیر خط سیاق در حشو تحریر نمایند

و قرینه هر چیزی از جنس خود میباید باشد و تابع یکدیگر باشند چنانکه قرینه
اسم اسم است مثلا غنی مثلا درویش و همچنین در نقود و اجناس و امتعه
و غیرها با ذکر نسبتی محرر با هر یک و لهذا دکر و ذکار سنجیده و قرینه سالف
و این معنی بر وقوف سلیقه و نظر دقیق رسیده و محرر است چنانکه از زیر اشته
بر اصحاب فطانت واضح خواهد شد ان شاء الله تعالی

صورت جائیکه قرینه ندارد و منحرف باید نوشت

وجهه

نصف

حواله دار

ارباب

طرار

ابکه

صورت

سرکار — سررشته

حلالیه

الرحال

جائیکه قرینه اش مذکور است

جائیکه قرینه اش مذکور نیست و بغیر خط سیاق در حشو نوشته شود

نقل از الفاضل فی بحر الجواهر و لا یخفی ان کلمة امید و صیغ التوجیه
التی تکتب فی صدر البروات تکتب مرتبا کصیغ المعتری و المشتری
و الفقیه و الدهقان و العرض و غیرها .

قاعده در آداب بدن و کرش و حشو و غیره

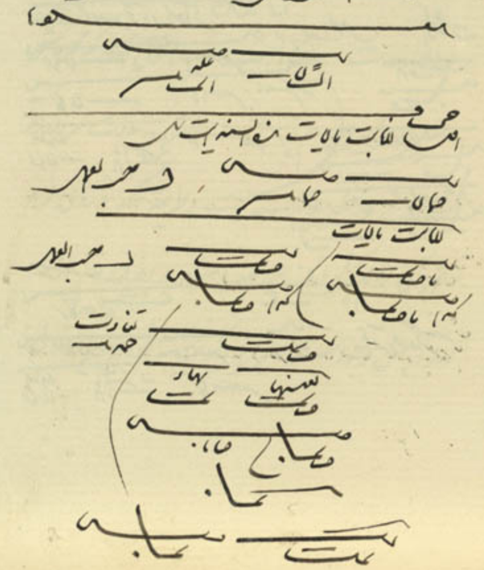
بدانکه هر یک از مدارات بدن و کرش و حشو و ضلع چنانکه در اصل فرد معتبر است
در هر یک از مذکورات نیز بان دستور معتبر است مثلاً حشو فرد بمنزله
محو بدن است و کرشوار و حشو و ضلع و غیرهم در تحت آن کلمه معتبر
شود و در موضع اهم بدان دستور است که بمنزله محو بدن است
و حشو و ضلع و کرشوار و غیره در آن اعتبار میشود تا بدن به وجه
مدارات دیگر نوشته میشود و اما مدارات دیگر بی بدن نوشته نمیشود
و واضعین این فن شریف کرشوار را بجهت این وضع نموده است که در نیز انهای
کار بر وجه اجمال تفصیلی خواسته باشند و همچنین سیغ و تعداد و سرو تحت
تحت الباقی و الفاضل و مدعو عنه و الاضافه و نظایر اینها را
کرشوار کتابت نمایند و مدا اصطلاح سیاق نویسان با دیکتاب نمود

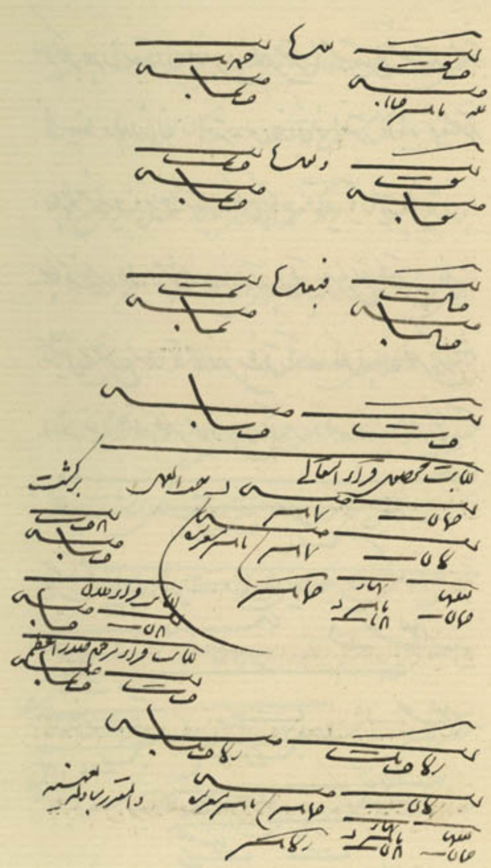
که لکه

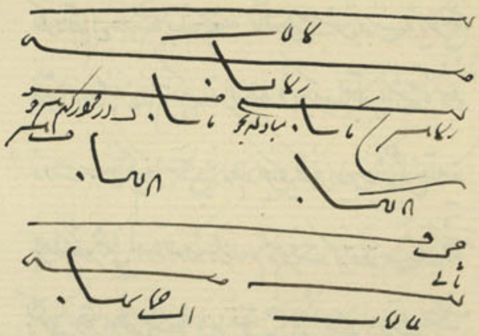
که لکه فرد را میگویند مرقوم سیاق نویسان در سیاهی طرف آخر ضلع اول
بسیاهی اول بدون ضلع ثانی رسد و حشو بارز آنست که هرگاه شیئی را
خواهند که عمل از قبیل تفریق یا تسعیر یا مبادله یا غیر اینها در آن نمایند
آن شیئی را حشو نوشته و بعد از اتمام عمل آنچه مقصود باشد بابارز آورند
و توضیح در مطلب ما اگر گوییم منتقل از حشو بابارز لکه منتقل از ضلع است
که تفریق باشد پس شیئی معمول فیه را در حشو نوشته و کلمه نهاده را
باین صورت ـــ در پهلوی آن رقم سازند و آنچه موضوع باشد
در جنب آن نوشته باقی را در تحت مد باقی که باین صورت
رقم دارند نوشته باز لکه از این باقی چیزی وضع نمایند یا عمل دیگر کنند
در حشو نوشته و لیکن از آن حشو اول پیشتر رقم دارند والا بابارز
کتابت نمایند و همچنین در این مرتبه هر مقدار که در آن مرتبه داشته باشند

معنی دارند ولکن بعد از آن با وضع روی هر کلمه بنبعهٔ بجای رمز نهاد
نویسند بازلکن احتیاج هست کلمه و بعد پس از آن فبعد
پس ثم بعد ولکن منقول از حشو باز منقول بغیر وضع باشد
معنی فیه است و در حشو نوشته در پهلوی آن کلمه مقرر را با این صورت ـ
نوشته ولکن چیزی علاوه حشو نمایند علاوه است در پهلوی متعلقه نوشته
جملتان است باز آورند لکن شیع فکر روی نهند و الله در حشو کتابت
کنند ولکن این حشو را از آنجا بیشتر از حشو رقمی نوشته ولکن
چیزی علاوه می کنند بلکه معنی دیگری است از قبیل مبادله یا تغییر
یا اضافه فرمان و رقم و نظایر اینها همان مقرر را نوشته و در جائیکه
مقصود است باید نوشت در پهلوی مقرر را مقصود است نوشته معمول است
باز آورند لکن شیع فکر روی نهند و الله حشو کتابت کنند بطور سابق
ولکن

ولکن بعد از مقرر آن جملی باز معنی مقرر را احتیاج هست المقرر
نویسند و بعد از آن والمقرر پس از آن فالمقرر و باز ثم المقرر
و جزو حشو است باید نوشت ولکن بیک قرینه یا زیادتر بیشتر
چنانکه وسایط در حشو است زود از رقم بدین نهج کتابت نمایند
و شیئی موضوع است تا محاذی مدفوق آورند لکن در آن معنی دیگر باشد
و الله بعد از اتمام معنی محاذی آن آورند و صورت معنی این است







قاعده

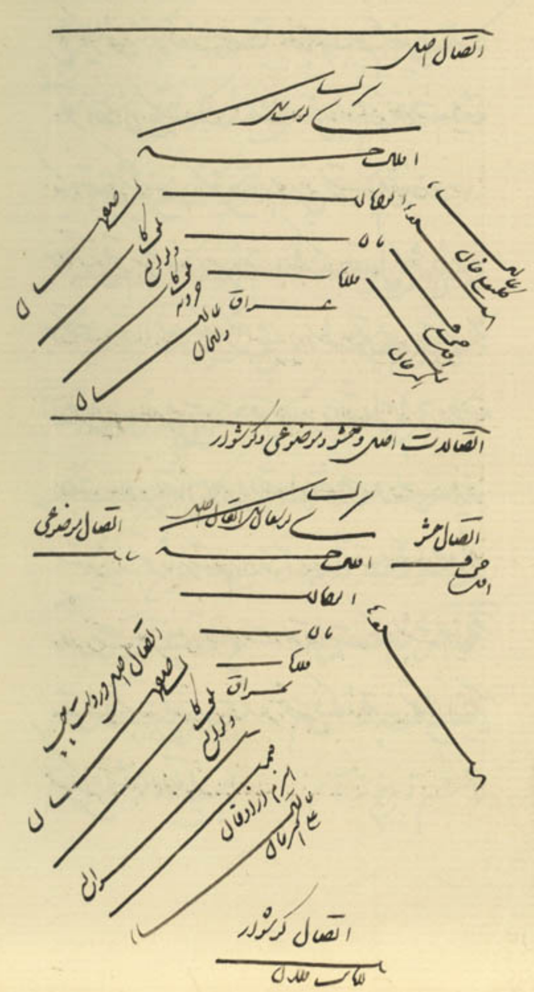
در اتصالات. اتصال مصدر باب افتعال است که مجردش
وصل باشد یعنی بهم پیوستن و در اصطلاح تندنویسان سر اوراق را
میگویند از آنجهت که بهم پیوسته است و طریقه آنکه تندروی فرد
نه ظهر آن بالا که حروف علیه لعد باشد در این فرد تمام نشود
از فرد پیش رجوع بسته و سر فرد دیگر نوشته شود و این اتصال

لکن اتصال مدارات بدین باشد و اتصال اهلیش گرینه و طریقه
ارتسام آن چنین است که افقی در وسط فرد بیک نقطه یا بیشتر تا فاصله
مدارات سوا از یکدیگر امتیاز دهند بنحویکه لکن فرد سوای آن شکل نباشند
از ضلعی شکل مثلثی [illegible] و بعد از ارتسام مد منحرف که فقط صورت در آن شبه
تشخیص و غیر اهم لابد باشد باید پنج مدّ زایله باشد در حاشیه دست چپ
نوزب تا پنج مد نویسند و لکن باز احتیاج شد در طرف دست راست
بدین صورت و دستور ترسیم سازند و لیکن در این طرف شکل
مرئی باید نوشت و حد فاصل کشیده در این باب گفته

اتصالش که است روح‌فزا | پنج مدارات همچو آل عبا
اتصال شود چو مد ششم | بشنو این پند را اکنون سالکم
از ششم تا به پنج مد تمام | تصحیح ده بر سیاقش [illegible]

پنج دیگر شود ز جانب راست | صاحب علم اینچنین آراست

ولکن اتصال دیگر مدارات باشد مسمّی باسم آن مدارات میشود
که اتصالی کنند و کل آنها سوای ترتیب ترسیم می‌سازند
و جای ترقیم هر یک بدین دستور باشد که اتصال کثر از [illegible]
در تحت اتصال اهلی شکل شش در وسط مرقم نقطه بقدر یک جز
از طرفین مداقی بیت تر مرقم دارند و اتصال عشری در طرف
راست بالای اتصال اهلی و اتصال مرضوعی سوا در لب رفد
مستقیماً نه منحرفاً ترسیم سازند تا مبادا اشتبه باتصال اهلی شود
و صورت عمل تا می اتصالات بعد از آنست که در شت اهلی در
مرقم شد و جمیع اتصالات سوا شخص زکی وقت استخراج از آن ضمیر
می‌کند انشاء الله تعالی



قاعده در نوشتن روات

بدانکه بعد از قطع کاغذ صحیفه که مطلوب و مقصود باشد
بر سر آن صحیفه نوربا ثبت کنند و هر چه که مطلوبست در حشو صحیفه نوشته
اعم ازآنکه یک چیز باشد یا متعدد باشد و جمع لکر احتیاج افتد
نمیه ب باشد که ازین راه بعضی بجائی و بعضی دیگر بجای دیگر حواله شود
در این صورت بعد از اتمام جمع لکر باشد بعد از سطر را کلی المطلق
کمنه المقرر که باین نفس حواله میشود در تحت ان حشو آورده و در کفا
دیگر میران کلی سو نوشته همان قدر که احتیاج است در حشو نوشته
در فوق ان کلی المطلق نوشته بعد از زیر داخل و اتمام حشو
باید سطر را یا المقرر یا والمقرر هر چه مقام ان باشد کمنه
سنه ترکیه سال کرشوار آورده و سنه ترکیه عبارت از آنست

که در لغت اسم ترکان مقرر داشته اند که سالی در وقت تحویل شمس
برج حمل که عید نوروز سلطانی گویندش ایشان سالی مستقی
بیکی از آن در لغت اسم سازند و چون دوره باتمام رسد در ثانی
ابتدا بهمان اسم سال اول قرار نمایند و ترتیب اسامی دوازده
برین منوال است اول سیچقان ییل که بفارسی سال موش گویند
سیچقان موش و ییل سال است دوم که سال گاو است
اود ییل سیم بارس ییل که سال پلنگ باشد چهارم
توشقان ییل که بمعنی سال خرگوش است پنجم لوی ییل که سال
نهنگ است ششم ییلان ییل که سال مار است هفتم
یونت ییل که عبارت از سال اسب است هشتم قوی ییل
که بمعنی سال گوسفند باشد نهم بیچی ییل که سال میمون است

دهم

دهم تاقوی ییل که عبارت از سال مرغ باشد یازدهم ایت ییل
که سال سگ بچه باشد دوازدهم تنگوز ییل که بمعنی سال خوک باشد
و شاعر سنوات ترکیه را بنظم آورده نظم سیچقان و اود و بارس و
توشقان لوی و ایلان یونت و قوی بیچی بدان پس تاقوی ایت و
تنگوز از عقب سال ترکان است بی ریب و گمان
چنانکه معانی اسامی سنوات مرقومه را بفارسی گفته اند
موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار زین چهار چو بگذری
نهنگ آید و مار و آنگاه اسب و گوسفند است حساب
حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار
و پس از ذکر این سنه ترکیه چیزی که مقصود است و حواله می کنند
بآن رقم گفته و در مقابل آن بهر که حواله میشود اسم آن تحویلدار را

نوشته و به ازان تاریخ روز و شهر و سال و سنه هجریه بدون
آورده بالا را انداخته‌اند ولکن از صنع اطلاع و دستمزی در آن
بالا چیزی نیست بلکه قبض رسید چیزی است در سر ورق
الواصلی نوشته به ترکیه دانسته که قبض تمام یافته
مگر اینکه به جای خط حواله که در بالا باشد در قبض خط باطن
نوشته باشد نگاه (مستعمل) چرا که قبض حواله
از حواله نیست باشد و صورت عمل بعض از آنها [illegible] کم
در صفحه آتیه رقم باشد تا آنکه عمل هر یک از آنها ترتیب
معلوم و آسان شود و مبتدی بهره‌مند از آن باشد ان شاء الله تعالی

بسمه تعالی
حالا یا سید محمدرضا
[illegible]

[illegible] مقصد [illegible] در تاریخ [illegible]

العبد محمد کاظم [illegible]

تحریراً فی ۷ شهر رجب المرجب
سنه ۱۲۸۷

[illegible]

در دارالخلافه طهران [illegible]

[illegible]

[illegible] الف [illegible]

[illegible]

محمد [illegible]

تحریراً فی شهر شعبان المعظم سنه ١٢٧٦

[illegible]

[illegible] محمد حسین خان [illegible] غره شهر رمضان [illegible] شهر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فی طلب عالیجناب آخوند ملا صفر علی [illegible]

[illegible]

یک عشر و نیم [illegible]

[illegible]

نقد رایج [illegible]

[illegible]

المقرر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و تحویل دار [illegible] و [illegible]

نور [illegible]

تحریراً ۸ شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۱۵

طلب [illegible] محمد رحیم [illegible]

[illegible]

[illegible] الحق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مقصود [illegible] و [illegible]

[illegible]

تحریراً ۲ شهر رجب المرجب سنه ۱۳۱۵

طلب عالی محمد رحیم مال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بحرراً ۲۷ رجب المرجب سنه ۱۳۱۵

قاعده ۸ در آداب دفتر اوارجه و شعب آن و معنی اوارجه

در فصل اول دانسته شد که بمعنی جمع است نظم تا نشوی از اوارجه آگاه

ای پسر بکلاه و تاج و کلاه کوشش کن تا بیان کنم آن جهت یا از آن

لفظ مدعاشان جیست هر آنکه وجه تسمیه اوارجه بچندین وجه بعضی گشته

که بعضی از آن سابق در فصل اول گفتیم و در اصطلاح متحرین محاسبین

بمعنی جمع است یا چنانکه گفته اند نظم بمعنی اصطلاح محاسبین ایزدان

آنچه گفتند بر استادان که لنگر از کسع طلب داری بمعنی

نقد و جنس پس کاری طلب ازوی مرج حساب توان طرزیکه

غلط نبود سیدان و آن منشعب است بمدلت مداخل

ارباب المال که در خراج و منال مالیات و ولایات میباشد

مدد ایم ارباب التحاویل که اوراجمع کردیان با البعضی شخص دیگر

مرتسم ارباب التحاصیل که در اکثر دیوان بالمرة شغلی بشود
چنانکه گفته‌اند نظم بشنو این نی ایسر با یکلین چون زبیب او ارجب
پس ازین کاوزان باب است چند سخن نعتی از ارباب فهم
نو و کهن است قسمی بصاحب تحصیل اهمه ارباب باقی و تحویل
است بطلب مال اهم قسمی در خراج و منال اهم اسمی
و طریقه فهرست و طرح این دفتر چنان است که مد بعد از رشته
و تحریر نسخه ترکیه مدادار چه که قرینه تجهات است مرتسم و در
تحت آن یکی از مدات ثلثه مذکوره سه رقم دارند باین طریق
که اعلی ابواب المال سه که قرینه ارباب التحاویل والتحاصیل
رقم و بعد از اتمام شعب ان ارباب التحاویل والتحاصیل سه باید
بکابر آن نوشت باین نحو که ارباب التحاویل سه مدی نوشته
والتحاصیل سه بغیر خط سیاق در حشو آن رقم دارند

تا آنکه

تا آنکه این مد بمنزله یک مد قرینه ابواب المال باشد پس از ان
التحاویل ثانی را مدی کشیده شعب ان سه رقم دارند
و از شعب هر یک بدین دستور باشد که بعد از اتمام آن شعبه
شروع بشعبه که قرینه ان باشد نمایند تا جمیع شعب و قرار این معلوم شود
اما شعب **ابواب المال** سه مدات مالوجهات
و محصولات و سایر جهات و چون سه مدی قرینه است
اولا مدی بجهت مالوجهات کشیده محصولات سه بغیر
خط سیاق در حشو نوشته تا این سه مد بمنزله یک مد شده
قرینه سایر جهات باشد و بعد از رسم ان مد مالوجهات
دیگر رقم دارند که قرینه محصولات ثانی باشد بعد از اتمام آن
محصولات سه کابر آن رقم دارند

و بار جهات

شعب ممیزات ولایات و ایلات و بعد از ترقیم ولایات
بلده و بلوکات جزو آنست و اجزای محصولات حاصل شاخ
اغنام و ایلخیان و املاک خالصه است که بذر و ملک هر دو از دیوان باشد
و محصول آن سال بعد از وضع آنکه رعیتی ضبط نمایند و سایر جهات
عبارت است از وجوهات ملکی مثل وجوه داروغگی و پیشکش
و سرانه و غیر آنها پس از آنکه ذکر شد آنچه منفعت و سودی پیدا کنند
از شعب ارباب المال باشد و این طریقه در دفتر ولایتی باشد
و اما در دفتر ممالک بابت بار جهات مالیات و بعد از آن
ولایات و ایلات کرده و طریقه در هر یک از مذکورات
لکن هر مدتی سال در جزو مرقوم دارند بعد در فرد دیگر باتصال بعد
مدتی که جزو آن باشد در جزو آن فرد نوشته در فرد دیگر

باتصال بعد

تا فردی که در آنجا جزوی دیگر مذکور نه و باید محاسبه پرداخت اما
شعب ارباب التحاویل هر یک هر چه از نقد
و جنس بر وجهی که به محل اعادی سازند بجهت اخراجات و گذار از جهات
ذکر تحویل کرده شعب آن صاحب جمعان و سایر جماعتی باشند
و افراد صاحب جمعان بیوتات و املاکی و اغنام باشد
و افراد سایر جماعتی صاحب جمع سرکاری ولایتی و غیره باشد
شعب تحاصیل متصدیان مالیات و سایر متصدیان
متصدیان مالیات بلده و بلوکات و توابع و غیره باشد
و افراد سایر متصدیان رسم الحساب و غیر آن و جداول جمع
آنست که تحریر می‌شود و در قرینه ملحق باید نقش صاحب سلیقه
مستقیم و ذهن صاف باشد تا هر چیزی به کار جمع قرینه باز

در این القصاید است هر کدام مدی لسو علیحده از پیش بر خیزند و در تحت
زرع جدولکار رند و سیزده سیزده تفریق مناسبات لفظیه لغرتینه اوروازم
بجهة تسهیل حفظ قاعده دفتر ادوار جمله سی باشعب آن بسلک نظم
می‌شد که بعد فراگر دلش حفظ کردن آسان باشد انشاء الله تعالی

لمؤلفه الرضائی

بشنو از کلک رضائی بجدل | تا کند از ادوار هر راند مقال
انچنین گفته شد که ادوار چه | نغمش جمع است همچون سیزده
کن قرینش مدد جهات سو | همچو نیز لک که ز سیزده نما
شعبه ادوار چه باشد سه مد | اول ادوار ال ابزر عدد
دیم للباب البادی آیه | سیم ارباب الحسینی آیه
شعبه ادوار بال آکر سه هز | نغمه‌ای علم و ارباب تمیز

اول از آن تر شد با از جهات | به محصول است پس بار جهات
شعبه بار جهاتش بی سخن | کن زر مدد ادوسو دلی شنوازن
اول مدد و للائیت و دکر | صیغه الدیت آر از ابرشمر
شعبه مد و لدیت بی گشکوک | اوله بلده دیم آمد بلوک
جزو محصول است ان شه در رقم | گر زنانی ما ساس شوه یا ارغنم
شعبه سار جهاتش بی نفاق | هست از حق دبیر ال سیاق
چون وجوه گشش از این سکا | یار نیر ابدو یا دارد نگا
جزو للباب البادی الکهی | کن ز مد ادوسو تا اسر دهی
مداقی صاحب جمعان بعد | پس قرینش مدسایر میشود
جزو صاحب جمعها سو ز بان | نفع بدیت والحمی و انعام دان
جزو ساریست بی ریب و گمان | مستمرات رئیس ثبات آن

شعبه ارباب تحصیلدات نیز   از قلم اوستاد آید در حیز

اوّل تحصیلداران یابت   وانگهی سایر بابوزهای ولایت

صیغه تحصیلداران مثال   هست اجزائش مرتب بی قیل و قال

زانکه اوّل بلده سازی مرتسم   پس بلوک و هم توابع کن رقم

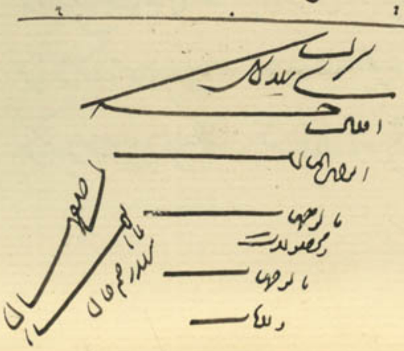
چون سایر آمد بگفتگو   صیغه رسم حساب و رشته او

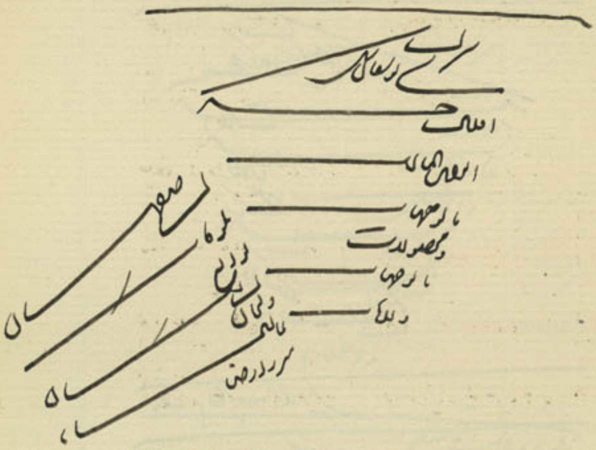
تا ترا اشعار رضا پیرا چو قند   می فزایش ریا گیرد کاربند

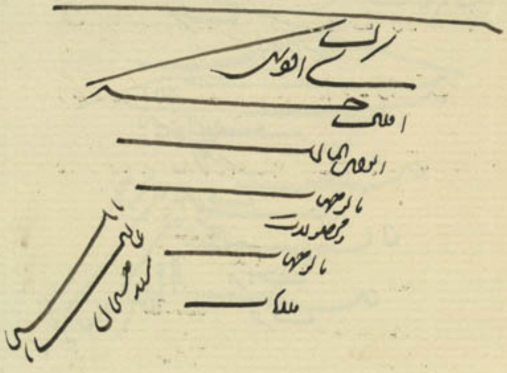
اقسام اوارجه از ابواب المال وللکتاب الی و بی و الی التشید

و یکی از مالوجهات و محصولات و سایر جهات

و این چهار را انتقال از مالوجهات و محصولات میکشند







١٢١٥

الملك

سلطان العالم

اقسام الكتاب الماوي

الملك

للكاتب

والخاصي

الملك

للكاتب

والخاصي

والعام

اقسام الكتاب الخاصي

الملك

للكاتب

والخاصي

وللكاتب

للكاتب

۵

۴

۳

۲

۸

۹

۹

۸

۱

و صورت صیغه‌ها در نه دفتر اداره به زیر مقدمات که از [illegible] می‌شود

۱

۲

۳

۴

۵

۶

۶

۶

۷

۷

قاعده در آداب دفتر رسید که هر نوشته صاحب اختیار
در آن ثبت نمایند و در ظهر نوشته نشانی گذارند که در این دفتر
ثبت شد و مستوفیان هر یک جای از آن نوشته را که باید
بنام خود ثبت نمایند تا آنکه محفوظ از تلف بعد باشد
بدانکه هر نوشته که از صاحب اختیار مملکت یا ولایت صادر شود
یا برات است که بحواله شخصی چیزی اخذ نمایند یا غیر آنست الحال که
تعلیقجات و رقم را مستمرات گویند و تعلیقجات منشعب
بدو قسم میشود یکی اطلاقی و دیگری مستمری و صنف هر یک را
بترتیب و تفصیل صیغه بصیغه مرقوم داشته و در تحت هر صیغه
اسم هر براه مبارکش بترتیب اسم و منصب یک یک را
مرقوم داشته و شرح کار را در آن ثبت و وجهه [illegible] از آن
مرقوم ساخته

حواله هر کس شده در حق وجهه رسیند یا آنکه مستمر را زده مجری نمایند
یعنی در سند [illegible] شخص که بآن حواله شد نقل نمایند و صنف را
نقل بمصدر گشنند بنحوی که در کار نوشته میشود
اما مستمرات منشعب بدو مدالت یکی مملکتی و دیگری ولایت
و مملکتی را دو مدالت اول تعلیقجات دوم متفرقات
اما تعلیقجات آنست که جمع از مالیات و اجارات در آن
ثبت میشود و آنچه در بالای تعلیقجات مرقوم است در اینجا نیز مرقوم است
و لهذا [illegible] تعلیقجات منشعب بدو مدالت یکی ولایات
دیگری ایلات و هر یک بتفصیل است که در اوارجه [illegible] شد
و اما متفرقات که آنست که جمع تحویلداران و محصلان
در آن جمع است منشرح بدو مدالت تحویل و تحصیل و آنچه

در تحت الباب الثانی مسطور بود در اینجا در تحت مدخل جمیع مذکور است
وانچه در تحت الباب الثالث مرقوم بود در اینجا در تحت مدخل تحصیل
نوشته میشود و در تحت مداخل متفرقه بعد از ارقام اسم شخص
که از او جمعی این چیزی باشد مفصلاً با تاریخ و شرح تمام مرقوم دارند
و از جمع شده آن الوه در حاشیه مفرده آن مرقوم دارند
یا اینکه متفرقه را ازده از این در دفتر اداره ثبت نمایند
و اما مداخل دولت آنچه راجع به وظیفه و مستمری و غیره
که متعلق به مملکت نیست در آن ثبت می‌کنند واردات
منقسم بر دو مدخلات یکی تقسیمات که طرایق قسمت کاغذ در
عرایض و نظایر آن ثبت میشود و دیگری مخاطبات که با یوزرگان ثبت
در آن ثبت میشود و در هر یک از این دو است که امضای نوشته
صاحب اختیار

صاحب اختیار باشد این مدخل به دو قسم منقسم میشود یکی امضای فرمان
و دیگری سایر تعلیقات تا امتیاز ما شاه شود بر خواننده و نویسنده
امر مطلب آسان گردد و این قسم فهرست تا کنون بنظر رسیده بود
و این رو سیاه از دفاتر خود در اینجا و معاصرین استادان دانشمند
تتبع کردم و بعضی از آنها را ملاحظه نمودم و این فهرست را تعلیم آوردم
که بنظر محررین ما ادراک نکردند و این عیب بنظر ایشان آید اغماض نمایند
و دیگر در حاشیه این نوشته چیز دیگر نوشته شده در ثبت علامتی
گذارند که معلوم شود و دیگر امضای نوشته دیگر است این نوشته مهر
عرض و امضای را بیان آورند چنانکه دیگر نوشته بعنوان عریضه
باشد عریضه را عرض کرده باشند و نوشته را بیان
و صورت فهرست از دفتر اداره و ترجمه این است که ملاحظه میشود

و مخفی نیست که این مکالمه‌ها بر نحو فهرست نوشته نه بلکه بمقتضای مقام نحوی که ذهن سلیم و سلیقه مستقیم اقتضا نماید رسم دارند و از این فهرست دستور العمل ربط و بستگی مشخص میشود

ابرشهر

اردوان که الان در دولت روس است

برزند

شروان در تصرف روس

دربند

در تصرف روس

مراغه — مرند

نخجوان که الان در تصرف روس است

ابیورد

اسفراین — بسطام

گنجه که الان در تصرف روس است — تون

ترشیز — خواف

جوین — خبوشان

سبزوار — رخش

سمنان

طبس — طوس

سجستان — غزنین

غرجستان — فاریاب

فارس — کرمان

مرو — زمینداور

مهنه — نیشابور

هرات که الان جزو افغانستان است

طبرستان
استرآباد آمل
بارفروش جوبال
رشت ساری
قزوین
کردستان
زنگان
خوانسار دینور
شهرز
قم
کاشان کرماهکان
ملایر نهاوند
همدان یزد

فارس
بندرات
شیراز کورش
مسقط
لار
کرمانات
افاغنه
ادبنه وند
لسگری
کلماری
خواجه وند
دیلمی بیک وند
نرند
عبد الملکی

قراجلو

قراکزلو

گالدوند

گرد

العلی

انبار

زلیخانه

السلام

تتمهٔ فهرست دفتر جهات از این قرار است

رهها

دستررات

رهها

طلا

احـ

السعـ

السعـ

الحـ

مال

معـ

لعلعـ

صرف

المرواب

ملحـ

رهها

دستررات

رهها

طلا

علی

وغلالال

علی

علالـ

المعا للالعلم

دمهاحرم

کاران ورتش تازال

سـه
تاراك
حساب امرالطام | وزرالطام | احود امانشع | سارصاحمصال
سـه
تاراك
ولت

الى

امرلوكاىر | رلف | رابك | رلف | رابك
هات الى | هاسدرم | هاور | نار | هاب
سلطال | ولك | رحوه | لرزاله | قورهاكى
نار | لرحال | القطع | علم هارودطانه | القطع

سـراك
كـى
سـرح
ف
الگ
بها دراك

رلف | رابك | هاور | سلطال | هاراال | هارحرم
لف | لف | لف | لف | لف | لف
لف | لف
طلف | طبال | سلودرهى | جراح | رحوه | وطهرار
لف | جهلف | جهه | جه | لف
ولكى الى | ولكرم | ارف | لرزاله | زاراال | الملف
لف | لف | لف | جه لف | لالمك

سـواح
لـى | لرسـ | ـوح

مخراك | فـسوح | الى | فـسوع | فـسوح | فـسوح
فـسوح | فـسوح | فـهم | فـسوح | فـسوح
مهارم | اسم | اسم
فـسوح | فـسوح | فـسوح | فـسوح | الملف | فـسوح
اسم | هم | دسم

سـه | سـرل
حاسد | حاسد | حاسد
افار | باجالمه | سفالح
مهاحب | سـه
حاسد | حاسد | حاسد
ولاكى | كلمه | فه

رلـ
ـى الوى
رصها
وسرراب
رصها

سمى | سـه
سرلـ | ـطـ | ـه

رلـ
ـى لهالى
رصها
وسررات

ف | سرار
مبل
سومهاب | مصحاب
ملاكا | لـسلى | الحمرع | كصـسـ
فهالحماك | نارحهاى | حصهاب | نارلصلال

دولت

تتمیم

اشکال ثبت دفترخانه از قراری است که بعضی
از آنها نوشته میشود و مابقی را از روی آنها قیاس میتوان کرد که فرقی در دفتر
سلطان و حاکم نیست مگر باندک تفاوتی محرر دانشمند را حاجت
بشرح و بیان نیست و از این اشکال که مسطور میشود اشکال و شقوق دیگر
در جمیع دفاتر را ادراک توان نمود

[illegible]

حسن دلیلی

[illegible]

اسدالله خان [illegible] در [illegible] و [illegible] از [illegible] حساب [illegible] سنه [illegible] اسعدالله خان

[illegible]

	حسن بیگ	رضا بیگ	کریم بیگ	داود بیگ
[illegible]	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	جمال بیگ	عبدالله بیگ
[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ
مصطفی بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ
[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ
[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ
[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ
[illegible] بیگ	کاظم بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ
محمد بیگ	عبدالله بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ
[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ	[illegible] بیگ

[illegible]

[illegible]

از [illegible] سنه ۱۲[illegible] [illegible] به شرح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تالی شهر رجب

سنه ۱۲۸۳ از قرار ملحقه ... شهر رجب ... ارزانی ... که [illegible]

حواله [illegible] تومان [illegible] از [illegible] بابت قریه [illegible]

[illegible] اما [illegible] دیوان اعلی [illegible] رالیه [illegible]

و از [illegible] که [illegible] و تصرف [illegible]

[illegible] دانسته [illegible] قریه [illegible]

[illegible] که تحویل [illegible] دیوانی [illegible]

بجهة سنه [illegible] و در عهده [illegible]

[illegible]

[illegible]

تالی

ملا محمد قاسم صاحب جمع

از قرار تعلیقه [illegible] شهر رجب [illegible] رالیه که [illegible]

تعلیقه رفیعه [illegible] باز یافت دارد [illegible] صاحب جمع [illegible]

دانسته و از قرار [illegible] بابت [illegible] دارد [illegible]

باز یافت دارد [illegible] تحویل [illegible] باز یافت داشته

و تحویل ملا محمد قاسم تحویلدار [illegible] نماید

[illegible]

وجوهات
مبلغ
سیورسات

عشاعم حال

در حواله ... چون در زیر قید ... شرح ... مقرر
رسم الحساب ... نقد ... چون ... بلوک ... شد
رسم الحساب ... بلوک ... تحویل ...
بجهة ... رسانیده آورده تحریر ... و ... لذا ...
... مقرر ... تا ...

در حواله خود ...

خورداد
اسفندارمذ
تیر
مرداد
شهریور
آبان
آذر

وجوهات
سیورسات

چون عالیجاه رفیع جایگاه محمدقلی خان در این سفر خدمات شایسته ...
... التفات ... لهذا در زیر قید ... التفات ...
... لهذا ...
... بجهة ...
... که همه ساله صرف معاش خود ساخته مشغول دعای ... باشد.

... ۱۲ ...

سرکار اعلی

تعریف

سهم روات

سهم رسد

سرکار

دولتی

سعاف

تفصیل هزار و دویست و ... مطابق مسودات ... بشرح ذیل

جناب ... بهار سنه ... تا غایت ... از جمله دعاگویان دولت شغل کفیل علوم دینیه است

و از ایام ... رعایت و التفات که او در نظر است از دست ... السنه ...

بسیار است ... دستور است ... از جمله ... تکلیف مستوفیان عظام ... دیوان

مالیات ... ملا معاش ... در ... و ... حال ...

که ... معهود ... که ... دعاگو ... از ... و ...

... و هم در ... از ... بر ...

سرکار اعلی

دوجهان

سهم روات

سهم رسد

دارو ... سه

نقیبان

سو

از قرار تفصیل ... بهار ... ماه رجب

چمن مغفرت ... برکت فیروزی ... قدس ... شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه

از حجم اعیان ... محال ... دوستان ... بجهت پاک کردن

سنگریزه معابر و شوارع ... از قرار تقسیم مستوفیان عظام به هر کدام از ...

محال ... نفری ... از جمله ... نفر ... بلوکات ...

رسیده است که باید ... روز جمیع طرق و شوارع ...

از سنگریزه و غیره پاک کنند لهذا ... روز ...

به بلوک ... نفر ... شغل شده در سر طرق و ...

... حاضر ... سنگریزه ... از معابر ...

سعر ... روز ...

حاجی ... سال

... دالی ...

ر ل

ک لک

رجها

سرار

سرر ل

وازدل

حط ا

حصـ م

د ن

حسب الحکم

عریضه وارث آقای آخوند است سید ابوطالب این سید از طلاب علوم دینیه

و شب و روز مشغول دعاگویی می‌باشد سه ولعاش بجز یک مزرعه سنی نهفت لاکه

از ایام کهنه جمیع ایشان از قلمرو ثبت دفترخانه مبارکه نیستا ندارد و نجمه دارد چرا است

اگر از عنایت مرحمت است الکه فرمایند ابوطالب عبدالرضاخان حاکم نیز

فرضه در باید که مالیات ایشان را بطیب التخفیف در حق فدوی دعاگو مقرر دارند

جناب ... عبدالرضاخان ارتب حاکم ولایت کوه سیاهی لعه الهند معین صاحب عریضه

بمقام استدعا برآمده ایالتاً المسئول له نصفه مالیات مزرعه نهفت را بالسویه تخفیف بشمار نمایند

مقرر فرمودیم الحال ... نصفه مالیات مزرعه ... از قلمرو

ثبت دفترخانه مبارکه از عارضی مزرور سطاله نهانیه تا مزخمه امثال شغلی دعاگویی

دولت ابد مدت باشد

قاعده

در آداب سفرده نظم سفرده نسخه بود

که اتمام کرده باشد و بیرینک ایام و در اصطلاح این فن

نسخه که مشتمل بر جمع باشد سفرده مرقم دارند و قرینه آن

سفرده ثانیه است لکره قرینه آن را سلم نشدند لکن بر آن نند

و لکن ارکان تجزی با جزو نمایند در بعضی جاها اجزای آن نو

در حرف می‌نویسند و در بعضی جاها در دفعه و اینمعنی موقوف

بنظر دقیق و سلیقه مستقیم است و چون جزو سفرده در حرف

باشد هر حرفی منقسم بدو دفعه و هر دفعه منقسم بدو بابت

با زیاده آنچه احتیاج باشد می‌نویسند

بدو حرف چهار دفعه تمام باید انجام سفرده اتمام

حاجت نیست گاهی به بابت اسم نیست تعیین بر زیاده و کم

آنچه اکمال متعارف باشد هر دفعه منقسم بدو بابت میشود
مشروط بانکه هر دو بابت که جزو آنست با هر آن دفعه
فوق باشد و اگر خواهند که از او ضلعی کتابت نمایند
بابت نوشتن غلط است بلکه دفعه نویسند چنانکه
اگر جزو دفعه سالانه جزو کتابت نمایند جایز است که بجای
بابت دفعه نویسند و اگر در مفرده اول عملی تمام نشود
بمفرده ثانیه و ثالثه و رابعه و همچنین مفرده تا سبعه بدایت
بدستور مفرده اول عملی تمام نمایند
و در اصطلاح سابقه متعارف این بود که نقد و جنس که تحویل
یا تحصیل زید بود و به تحویل یا تحصیل عمرو میدادند در طرف
یمین ابواب جمعی زید نوشته میدادند و در طرف یسار

ابواب جمعی عمرو

ابواب جمعی عمرو سالانه مینوشتند مجری و النون این معنی
سند اول نیست و متعارف این است که در تحت محاسبه شخصی
که معزول شده حالا در تحت محاسبه مفرده یا از لیما قبل
اگر حالا که این عمل روی ده نویسند ابواب جمعی فلان شخص
که منصوب شده

تلمیح جمع ولایات رحینه دستور معهود بود
دستوری و قانونی یا جزو ولایتی و محصولی یا مقاطعه
جنس للاباب التادیه از خرج ولایت است

فاعل

در آداب من ذلک و ان مرکب است از من و ذلک یعنی
بعضی نقد و جنس که در مفرده جمع شده است در اینجا بخرج بیاید
و اخراج آن یا از جمله خرجی است که همه ساله مستمر و برقرار است
پس الا مستمری کویند و الا اطلاق لهذا الکر احتیاج بهر دو باشد
در ند اطلاق و مستمری سواد در تحت مندلک مرتسم ساخته
و صیغ هر یک سواد علیحده که ضرور است و در کار باشد نویسند
دیگر این مراسا را آنچه در اینجا بود یک سواد ضبط و بعاقبتی
از گذشته مدت ان سپارند و صیغ مستمری و اطلاق
آنچه الحال متعارفست چهل پنج صیغه است و در ذیل نکوه بلوغ ...

اسقاط	اعمال	اجرت	ارسال	اخراجات	المساع
انقطاع	انکار	اتمام	اشتقاق	انحراف	التصدح
تکلف	الحقیه	تحویل	برات	تلبیس	انکسار
تنخیه	تحریر	تنظیم	تصدیق	تسلیم	تنخیص
خانواری	علوفه	جیره	تبدیل	بدل	مدارک

علوفه	علیق	طعمه	صرف	سیورسال	سیورسات
سفرری	مساعده	تسعیر	کرایه	قیمت	عوض
		القطع	وظیفه	مدد معاش	راتبه

و بعضی از انها مختص مستمری است از قبیل مدد و نزول و سفرری
و مدد معاش و وظیفه و ازین چهل پنج صیغه هشت صیغه اش را
جمع کویند بدین تفصیل

انقطاع	انکسار	انحراف	اعمال	ابتیاع	اشتقاق
				تلبیع	التصدح

و بعضی ان سواد نه صیغه میدانند با اضافه تبدیل چنانچه
احمد خان کمیلدانی بنظم آورده نظم صیغهای جمع اد رصد و ضبع
کرده نه استقرار در فطرت رفیع ابتاع اهل پس اعمال کفته
انحراف ازو سیم چارم و پنجم انکسار و اشتقاق و انقطاع
و انکهی تسلیم و تبدیل و تسعیر و هر یک از این هشت صیغه

یا به صیغه سیاق جمع و خرج است چنانچه بعضی کلیها در شطّ اهلی کشیده
مثلاً در سیاق که یکی از این صیغ باشد قاعده این است
که در شیئی فروخته شده که خرج باشد بابارز کتابت نمایند
و قیمت آن که حاصل آن باشد در حشو و از ابواب جمع هر کس
که باشد در جمع بابارز آورند اعم از آنکه خرج سیاق هم بحشو آورند
نمایند و از آنچه ذکرش معلوم میشود سخن مشهور که در مفرده
دخل سیاق بابارز و خرج سیاق حشو کتابت نمایند و در سند لک
عکس نمایند یعنی دخل سیاق حشو و خرج سیاق بارز نویسند
و بصورت اعمال این محاسبه معلوم میشود

تلمیح صاحب شمس البلاغه گوید که امتعه از جواهر و اقمشه
و دواب و آنچه خریده باشند بحشو نمایند و زر که قیمت آنست
(در بارز نویسند)

مخفی نماند سند لک که عبارت از خرج مفرده باشد
آنچه مواجب و جیره و علوفه و امثال آن باشد در ثمرات
نویسند و آنچه تحویل و رسم و انعام و سایر باشد در
اطلاقات آورند .

قاعده در اعمال بعد از سند لک بدانکه
میزان سند لک که خرج مفرده باشد اگر برابر دخل باشد
که محاسبه تمام شده و اگر زیاده از جمع مفرده باشد الفاضل
در تحت سند لک آورند و اگر کمتر است الباقی و اگر در جمع
اکثر و در بعضی زیاد باشد الباقی با فیه الزیاده رسم است
[illegible] در ایام آنست که [illegible] و کالمیه [illegible]

فصل اول در اعمال تخت الباقی بدانکه بعد از رقم میزان
الباقی یا این است که دیوان علاوه بر این باقی چیزی دیگر
از آن جمع نماید یا بودی برای عوض این باقی چیزی بخرج
بیاورد در صورت اولی الاضافه نویسند و در میزان سو
جمع نقد جنسان رقم دارند ولکن باز علاوه ثانیه زیاد
و جمع در میزان سو کرن ولکن باز اینچنین روی هم زیاد
و جمع در میزان سو یضعف و باز اگر روی هم زیاد و جمع
در میزان سو یحسب نویسند و باز اگر روی هم میزان زیاد
از سو محو نمایند و بعد از تکیه حاجت افتد در تخت وفات
عدیده رقم دارند و جمع ها در میزان سو چنانکه گفته شد
در تخت یحسب نویسند و در قدیم قانون این بود که بعد از
میزان یحسب باز چیزی علاوه نباشد الا در تخت تذ الحق بلک
رقم کرده شد

در میزان سو در تخت تذ فذلک و در این اعصار اگر چنین باشد
و میزان زیاد سو را بواسطه علاوه نمودن چیزی دیگر محکوک سازند بنظر
این رو سیاه احسن باشد و در صورت ثانی که بودی
برای عوض باقی چیزی بدهد لکن سوی با باقی باشد
خرج مرتب نوشته و میزان سو در حشو آن و سطر اول زده
تمام شی بار ز آورند و اگر حرف خرج نوشته و لکن میزان
کمتر از میزان باقی است حرف باقی و قرینه آن نویسند و لکن
زیاده است حرف زیاده و لکن در چیزی باقی و در چیزی زیاده باشد
حرف باقی با فیه الزیاده نویسند و علی در تخت حرف زیاده
شی علی تحت الفاضل است چنانکه علی تحت باقی با فیه الزیاده
شی علی تحت الباقی با فیه الزیاده است

والّا بعد از حذف باقی لگاریتم نمودی جزئی علاوه بسیده بعد
بدستور که گفته شد الاضافه و جملتان کرسینه تمام کرد
واگر نمودی بدیوان بسیده یا مساوی است بدستور سابق خرج بورب
کرسینه داالد و دفعه خرج و بار و قرینه ان یا دفعه باقی یا دفعه زایله
یا دفعه باقی با فیه الزایله بدستوریست که در الفاضلی و الباقی با فیه زایله
گفته می آید و امّا بعد از دفعه الباقی لگاریتم دیوان نمودی بسیده
الاضافه و جملتان کرسینه و لگاریتم نمودی بدلیل بسیده لگاریتم ساریست
خرج بورب و الّا بابت خرج و قرینه ان بابت باقی است
و بابت زایله و بابت باقی با فیه الزایله بدستوریست که
بعد از الفاضلی و دباقی با فیه الزایله می آید و بعد از بابت
باقی لگاریتم نمودی مساوی باقی بسیده خرج بورب

والّا

والّا بمرتبه ثانیه پرداخته و بهمین دستور در مرتبه ثالثه
و در رابعه تا بجائیکه محاسبه تمام شود و بعد از بابت باقی
الاضافه لگاریتم کرسینه عیب نیست و لیکن بهتر است که در مرتبه
ثالثه تنقیح محاسبه شود

فصل دوّیم
در اعمال تحت الفاضلی

در آنکه لگاریتم نمودی بدیوان علاوه فراخته طبق گذارده بعد
علاوه تحت بعض بدستوریکه در الباقی گفته شد فی الاضافه
و جملتان کرسینه تا آخر بعض گذارده تحت الفاضلی
و جمع در میزان ساوی نمودی و بعد از آن دیگر لگاریتم علاوه شود
در تحت مذ هرگاه نوشتن غلط است بلکه در تحت گذارده

و آنچه بابست بدفعات عدیده مرقوم دارند و اما اگر دیوان
عرض الفاضل چیزی بودی هم آنچه اکنون متعارف و متداول است
مستوفیان عظام و محرران فخام که در قطعات طاق و در
قواعد سیاق مشهور و معروف آفاق میباشند معمول میدارند
و بی عیب است اینکه مدعوضه را بدین شرط ذکر آنچه ما هو
مساوی فاضل است که عمل تمام است دیگر به نویسنده گی
حاجت نیست و لکن مساوی نیست لکن دیوان رساله از آنچه
فاضل است ما هو مدتمه بعد از عوضه مرتسم سازند و عمل
بعد از آن ثبت عمل باقی است لکن دیوان در چیزی [جزئی] رساله و در
کمتر از الفاضل عرض هم بعد از مدعوضه مدتمه رساله مرقوم دارند
و عمل در آن ثبت عمل باقی در رساله است اما باید بعد از مدتمه

و مدتمه در رساله

و مدتمه در رساله کمال احتیاط مرعی داشت که عمل مکرر روی ننماید
شاید لکن در دیوان ابهامی شمرده بجائیکه حرف جمع ثابت است
حرف جمع نوشته شد و بعد از آن بمقتضی مقام مدتمه آید
پس از آن تمه مبلغ باید که اگر حرف جمع مرتب نگشته
باید دفعه جمع نویسند نه حرف جمع و همچنین اگر در ساقی
دفعه جمع مرقوم شد باین مدتمه عمل تمام بگردد و باید مفردات
دیگر پرداخت و عمل ساقی تعلقی که اقتضا نماید تمام باشند
و مدات مکرره در هیچ مقام جایز نیست
و اگر آنچه در دیوان عرض الفاضل هم کمتر است بعد از مد
عوضه مد رساله می آید و در اینجا عمل تمام است اینکه
دیوان بودی چیزی [بعض] نشده در مفرده دیگر الوابه الجمع نگه

و این زائد را در منزلک خرج آورده بهر شخص باشد که الباقی

یا الباقی بافیه الزائد و یا الفاضل گویند یعنی شده است

و بدانکه هر یک از مدارت الاضافه و جلتان و زائد و یکین

یضعیف و تجیب و عرضه و زیاده و تتمه را در رب

و گوشواری کتابت نمایند و اما الباقی و الفاضل بدان ترتیب

نوشته میشود و میزان تحت الباقی و الفاضل گوشواری

کتابت میشود چنانکه در حرف باقی و حرف زائد

ذکر نمودیم است در تتمه و در کل مدارت میزان گوشوار برقم میشود

و اما لکن الاضافه یا آنکه تکمله الفاضل بعد از آن رقم

شود باید این میزانها را گرش گوشوار کتابت نمایند

و اما در مدارت دیگر نیز حرف زیادت فرع را هم بدان

یاضیع

یا ضیع هرچه مناسب باشد گوشواری کتابت نمیشود

فصل سیم در عمل الباقی بافیه الزائد

بدانکه لکر دیوان بودی چیزی علاوه بر دستور سالی

الاضافه و جلتان گویند تا آخر و لکن زائد آن را

بعوض باقی مخصوص محسوب دارد در این صورت اگر نقد

زائد و جنس باقی است یکی از دو معنی مجوز است

اول آنکه مقرر زائد زده در گوشوار کتابت نمایند و در تحت

آن در تتمه نقد و جنس برقم داشته و قدری از جنس

که قیمت آن معادل مبلغ زائد باشد در جنس نقد گذاشته

و قیمت آنرا بازر آورده تمام جنس را در جنس تتمه جنس

و بعد از وضع تعداد کسر آن باقی را باز آورده و این در صورتیست
که قیمت قدری از جنس معادل مبلغ زائد باشد و الا مقصود نیست
بلکه تمام تعداد جنس را در حشو کسر را نقد قیمت الا باز آورده
و بعد از اتمام عمل کسر را اگر زائد مساوی باقی باشد بخرج برده
تمام نمایند و الا بحرف خرج عوض زائد حشو پرداخته و اگر
علاوه بر این چیزی دیگر هم بدلیلی بدهد در تحت حرف خرج در دفعه
گویند یا عوض زائد حشو دیگر از مالی که منظور دارد و بعد از حرف
خرج بقرینه ان حرف باقی یا حرف زائد باشد پرداخته
بدستور سابق عمل را تمام نمایند و هم اگر جهت تحریر کسر را
نکشد این عمل را در تحت خرج برده یا در تحت حرف خرج
نقد و بقرینه ان پردازند و اما اگر جنس زائد و نقد باقی باشد

احتیاج

احتیاج بتحریر کسر نیست در تحت خرج برده یا در تحت حرف خرج
عمل را تمام نمایند بدستوری که گذشت باید ملاحظه احتیاط نمود که عمل
مکرر نشود مثل اینکه بعد از حرف زائد عوضه یا تتمه آورده بعد از تتمه باید
دفعه خرج گویند زیرا که حرف خرج پیش گذشت و همچنین در سایر
اعمال و سایر جاها در الاضافه و جمع آن و کذا آن این ظاهر نیست
بلکه اگر در تحت حرف باقی الاضافه گویند و در تحت دفعه
باقی هم همان گفت و همچنین در تحت بابت الباقی و امثال آن
مکرر گویند و این معنی باندک تأمل ظاهر شود ان شاء الله تعالی

خاتمه

در جزو دادن باقی و فاضل بلکه اگر باقی بودی را خواهند
جزو بدهند که بصاحب اختیار مشخص شود کل این باقی نزد
بودی نیست . یا اینکه بعضی اسناد بودی مشکوک فیه است
. باید بعد از اذن صاحب اختیار هر آنچه مقرر شود مجملی دارند
و در ملاحظه این سوال باید بعد از ثبت الباقی حرف و دفعه ثبات
باقی هر دفعه که اشکال رسم ساخته و در تحت یک نویسند
تحویلداری مجملی و طلب بودی از مردم و اسناد مشکوک فیه
در تحت آن مرقوم دارند و در تحت دفعه دیگر اگر چیزی باقی است
یا زیاده است نویسند و اگر چیزی باقی یا زیاده نیست نویسند
باقی ندارد و بعد از آن صاحب کار اگر اذن داد که از دفعه
موجودی اسناد خرج آورند بدستوری که متعارف است بخرج نویسند

و اگر

و اگر اذن نداد این دفعه جمع متعرضه خرج نشود و باقی همان است
که مشخص شد و آنچه خرج شد بدستوری که متعارف بود کتابت نمایند
و اگر خواهند الاضافه ملاحظه آن سال مرقوم دارند بعد از رقم
این عمل سال کتابت نمایند و اما میزان فاضل سال اگر خواهند
جزو دهند دو قسم است اول آنکه مسلمی است که فاضل تحویلدار
این است و لیکن نمی‌خواهند که صاحب اختیار مشخص نماید که
این فاضل از موجودی نیست بلکه طلب مردم است از موجودی
در این صورت شق جزو دادن در تحت مد الباقی است
دو دفعه در تحت مد الفاضل رسم ساخته یکی طلب مردم سال
مشخص نمایند و دیگر اگر چیزی از نقد فاضل مانده است کتابت نمایند
دویم آنکه بعضی از اسناد خرج موجودی شود و گر در سند [illegible]

و منتظر اذن از صاحب کار است و با وجود این مسلم است که هرگاه کسری
فاضلی دارد بعد از آن فاضلی قراری که مسلم نیست اذن باید
گرفت یا در تحت الاضافه و کلیه علی الفاضل کتابت نمایند
و در جمع آن یا کمیز در دفعه جزو دهند و بعد از آن که حکم شده
که بخرج رسانند در عوض فاضل بدستوریکه مقرر است اسامی آنها را
شرح دهند و صورت عمل هر یک از آنچه ذکر شد از این قرار است
بتفصیل معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی

[illegible]

[illegible]

... کہ در حکم ... [illegible] ... اللہ ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... بسپارند

[illegible]

حواله دیوان اعلی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خرج للابت فوج بهادران و افواج جمعی [illegible]

[illegible]

باقی للابت [illegible] محمد تقی در دستای که خرج گماشته [illegible]

[illegible]

للابت فاضل گماشته

للابت تفنگ هرات

للابت اعرابات

[illegible]

بابت الزاید

[illegible]

خرج عوض رساله حشر

للابت [illegible]

[illegible]

[illegible]

خرج عوض رساله حشر

[illegible]

للابت [illegible]

[illegible]

للابت تفاوت صرف

[illegible]

للابت تفاوت [illegible]

[illegible]

بدلک المجموع

فی ذلک

المجموع

خرج کم ... قطعه ... سال ...

خرج ...

حواله دیوان اعلی

لکابت اخراجات محمد صادق خان ...

لکابت ... ملک الشعرا

قرار ... وجه ...

لکابت ... ابو المجموع ...

... احمد خان ... لکابت ... الدوله ...

... قطعه ...

نامه الرابعه

لاکات تفاوت رساله مشمولات ... [illegible]

عمارت بر طبق تعلیقه ... [illegible]

لاکات تفاوت عهد قرار فالعصیه

لاکات تفاوت تمسک لو علی انار دالرح
که حسب الحکم بخرج نوشته شد بصیغه انعام

تبصرة بدانکه

چون در سند لک ... که باین نحو که برقم شد فهرست نمایند ملکه
از زمانی باقتضای مقام نویسنده باقطانت و هوش بعضی که ...
دولت ایده باشد

و خمسش آنچه باشد فهرست نماید چنانکه در اینه ولت ... صانها الله تعالی عن الحدثان
با بنظریق برقم دارند و این فهرست سواد ارنجه درین رساله مختصر ثبت نمودیم که تا بریکی
معلوم گردد که یک رقم ... فهرست نمایند والله اعلم بالحقایق الامور

[illegible]

١ حرف

ولاکالعلم

٢ حرف

مرلدت دسمرری

محمد علی خان | شمس الدین خان | عباس خان | ابراهیم خان | محمد کرم خان

السعادے والنام

محمد سال | مصطفی ملک خان | ما فی محمد خان | الا نام علی خان | رفیعی خان

٣ الاکاله

اسمرارى

سید محمد الرکاس | صدر الدوله | سید ابراهیم | سید حسن عجم خان | سید محمد

السعادے للکاسه محارح سید رضی

١ عها

اسمرارى

اللهورکه ملک الله | بابان | شیخ خان | بادشاه | سر محمد خان

الرى لے

مرزا لطف | وزیر بیک | علم صدر | ساری علی | ملک خان | ملک خان | ملک خان | ملک خان

١ ما له

= مرزا حق کمانچه لیسلان ملاحظه نامه

سوانح

١١

٢ لے

مهاجر اروالے قه

اسعد خان اروالے | محمد خان اروالے | ملک خان اروالے

٢ لے سکی

مرقان اصفهان و مازنی

سلطان خان | کلهر | محمد رحیم خان

٢ لے سکی

۱ فی ۹۰ جمعی فتح آسرخان دقبر علی خان رکیب

٢ لے سکی

رالهد درالله ارسکالے

رالهد | ملک لی

١١ له

٥ لطام

٤ کاران

سلطان خان | رالی خان

٤ هاران

رهول | ولی خان

ـه اخراج

ثابته

فرسخ طهرانه	فرسخ سم بردی	فرسخ سیم دولے
فرسخ اکرے	فرسخ سماے	فرسخ واکردرلے
فرسخ سعدرخان	فرسخ قلم	فرسخ داسالے
فرسخ اروالے	فرسخ رمل	فرسخ علی ے
فرسخ وراماعلی	فرسخ اسمالے	فرسخ ارراسه

ح

ـه الطامی
لسکی
عرب و عجم
محمد تقی خان عجم | سید محمد خان ایلکائی | ... معطلی ... خرم ...

لسکای
بختیاری

= اصلان
مبارک
احمد و علیه | راحت ...
صحیف | حرف | راحت | الام

ح

+ محمد
ولدی

ا احوالات
کارخانه و غیره

– اخراجات کارخانه و ...

کارخانه	کردی محمد داری	... بهار ...	...

– خالصجات

ا احمد

استرابادی ... حاجی محمد رحمان

العالی

مدل	محمد رضا	محمد ...	...	...

ا معرکه

خان سعد الدوله

سالار

محمد علی خان	سید ... اکبر

ا احمدی
ارزاق

حروف تذهیب	حروف ... عمارت و ...

ا ایالت
لاتات ... خانه

ا ... طلب
و ... سمی

سمی

حاجی سید باقر	ملا محمد ...	سید محمد امامی	سید ...

بجهت تسهیل حفظ مبتدی فهرست سند لک رساله شروع گاه این عبد رو سیاه برشته
نظم درکشید و همی بدو

صیغه‌های ذهن رساله سکته د ۱ — انچنین فهرست سند لک نما
همچنین کن میزان انلار تقسیم — جزو او یکی بر مدای محتشم
مد تحویلات بر رش اولین — پس بصارف بامخارج در پهن
شعبه مد تصارف در عدد — آمد ازفهی و پران چاز مد
مد رکارات کن اعلی رقم — پس خوانین است و ارباب القلم
سیم آمد عملجات و هم غلام — چارش شد عازیان انجیش خرام
همچنین ز پی مد رکارات را — شعبه او شد در صیغه های فی
هست رکار ها این بعد ازان — مد دیگر پس ز شهزادگان
شعبه مد خوانین بی سخن — هست قاقار و پس شاهیان
پس قرا با ق و الکه د بسیع — زند و افغانست والکه بکدلی
هم خوانین قجر اندر فراشش — شد رخاری باشش آتش بش
هر یک ازانها شد چند نوع — در ازل با یکدگر در کره و طرح

چون قرل باشش و قرل ایاق دان — شاهرورش هم بابت انجا ان
هم چرکه و قرابلو غیر او — چون رهی کامد زغز الدین او
بعد ازان گشته آنها در صفه — شتی هر یک بچندین طایفه
شرح آنها دیر المرد فی — فن تاریخت نی در کار ما
جزو للالقلم شد استیجان — در رقیم ستوفیان و منشیان ۲۰
پس بریم باز جزو عملجات — کش قرین آمد غلامان ازدواث
لدحرم خرد کش بر مدکن بی سخن — کانچنین گفتند مردان کهن
اولی عمله حضور و خلوت است — همچنین عمله بیوت و خدمت است
دو یمی شد مدد بر ای نکو — کن قرین اولی بی گفتگو
جزو مد غازیان آمد بر مد — شد سواره پس پیاده در عدد
شعبه مد سواره لدجم — وستجات و دستجات بعضی
بر پیاده جزو شد ای نظام — کش قرینه گشت خارج از نظام
شعبه ای نظاش ایجوان — پیشکار و پیش تاز افواج دان
پیشکاران لالکه پیر لشکر مد — جمله شمشیرهای سالار مهتر مد
چون سپهدار و سپه اللدرقم — هم سپهبد نیز سرداران قدم

(غرض از ... دو ... کرمانشاهی ... فهرست ... ۵ ...)

هم رئیس جنگ و میران نظام | همچنان لشکرنویسان عظام
پیش تازان سوار شعب زنبورکست | رکابخانه قورخانه بی شک است
شعبهٔ افواج سربازان چو راج | فوج فوج و فوج فوج و فوج فوج
پس همی ده فوج یک تومان بود | همچو ده تومان یک زبان بود
پس چو افواج آوری اندر رقم | زیر هر فوجی ز مدکن مرتسم
حیطهٔ للباب نصب افتی از آن | بعد از آن بهر سربازان نگار
شعبهٔ للباب نصب همچنان | اولا سرتیپ و پس سرهنگ دان
یاور و سررشته دار و هم طبیب | بعد جراح است و سلطان از نسیب
پس وکیل و نایب در حرفه است | بعد از آن قدار بی کبر و گشت
ز زن و طبال و شیپورچی است نیز | از کلام نجر دان با تمیز
پس ز نایب و وکیل اندر رقم | از ... ای صنم
الغرض اجلافی خارج از نظام | ... آید مدام
شعبهٔ مدمخارج از نشان | ... و تخمینات دان
هم کرایه صرف و هم مدعوض | ... غرض
همچنین انعام و تعمیر و دگر | هر یک را باشد ... آنها بشمر

سان

بانی آن را اشعار رضا بی زین نمط | یادگیر و کار بندش بی غلط

قاعده

در تعداد یعنی شماره کردن اوراق و آن بمنزلهٔ شیرازه است افراد را که اگر یک ورق از میان افتد محرر را معلوم شود که فردی از میان افتاده چنانکه احمدخان گفته اند نکته در این باب

نظم

هر که ننویسد به سر اوراق | شکل اعداد بهر آن سیاق
زانکه تا که ورق فتد از دست | یا فراموش گشت کارش پست
گر ندارد علامت تعداد | نیست مستحسن آن بر استاد

وطریقه دیگر آنکه

میزان تعداد سیاق برقم هندسه در پیش فرد مجموع افراد یک کیسه مسطور است در پهنا است و بالای فرد بطرف چپ فوق مذکوره اول فرد نوشته و آن فرد دویم تا آخر شماره بهای آن رقم کنند مثلا در فرد دویم عدد دویم ۲ و هکذا تا آخر والسلام

قاعده

در جایزه: بدانکه علامت صحت مقابله را جایزه گویند زیرا که
دلالت بر مرور نظر می کند و علامت آن خطی است شکل
یک هندسه که بر طرف چپ سطر یا سطر گذاشته و اگر تکرار
مقابله احتیاج افتد علامت را دو و در سیم سه تا به مرتبه
و بعد از اطمینان در صحت آن سر صادی که نشانه صحت باشد
فوق آن گذاشته بدین صورت (صح) و در طومار و روزنامجات
و ترجمه جایزه شرط نیست بلکه قدما عیب شمرده اند.

قاعده

بدانکه اشیاء مجموعه یا جهت جامعه دارد یا نمی که با هم الاشتراک
نوعی یا عددی یا غیر اینها دارد یا ندارد اگر داشته باشد سیاق میزان
متفرقه کمافصلت نوشته چنانکه در جاییکه میزان
بر دار نیست همین نحو نویسند شش آنکه در تحت [illegible] را از مقدار
متفرقه بود از که اجزاء بسیار روزنامه هر سطر لفظه [illegible] بر لفظ فقط
یک بر جنس فقط باشد فوق آن هر لفظه در تحت فرق کدهای آن نیست

کمافصلت

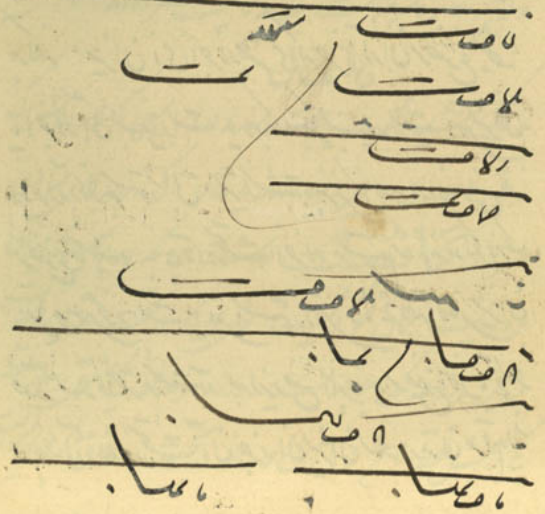
کمافصلت نویسند و اگر در میزان متفرقه مشهور غلطی روی داد محو کردن
آن غلط است بلکه متعارف است که در پهلوی آن از طرف چپ تکرار
کلمه مقصود بدین صورت (مقصد) نویسند میزان صحیح را در تحت
رقم دارند و این عمل را سهو العقل میزان نامند

قاعده در زیادة علی الحشو

بدانکه میزان ذی اجزاء حشوی که چیزی از آن موضوع شود
یا اجزاء آن بسیار است یا اندک اگر بسیار است اول میزان
و اجزاء آنرا به ترتیب [illegible] در حشو نوشته چیزیکه باید از آن وضع شود
موضوع باشد بالای [illegible] تحت اجزاء مرتسم سازند و اگر اندک
باشد [illegible] مجوز است اول [illegible] و ثانی آنکه اول میزان
فقط را در حشو نوشته بعد از وضع آنچه باید موضوع شود باقی را
به [illegible] آورده در تحت آن جزء آن میزان را در بدن رقم دارند

این قسم سواد رادّه علی الحشو کنند یعنی اجزاء حشو که در اصل قاعده این بود
حشو نویسند رد از مقام اصل خود بیش باز آورند و در اختصار سلقه
قاعده این بود در علامتی که بجای فوق بیران و اجزاء بکند از دید
و آن سواد سلقه می گفتند از آن جهت که بیران و اجزاء و باقی یکدیگر
رمی کرده اند است و صورت عمل از این قرار است

کما فصلت



تمام شد این مجموعه لطیفه مسمّی به **مقالات تبیانیه** تذییل
مشتمل بر قواعد حسابیه و سیاقیه بر حسب خواهش فال الکرام
میرزا علیخان رئیس اهل فارس در روز چهارشنبه چهارم شهر شعبان المعظم
سنه یکهزار و سیصد و یازده هجری نبوی ۴۴ و رقم العبد المحتاج
الی رحمة الله مالک الملک ابن داود علیرضا تبیان الملک
اللهم اغفر لی و لوالدی و لجمیع المؤمنین و صلی علی محمد و آله الطاهرین
والعن اعدائهم اجمعین **نظم در مادّه**

تاریخ اتمام کتاب

مقالات تبیانیه در حساب ... چو پایان رسید از طرف صواب
زبر خود سال تاریخ آن ... بجستم که تا که شود این خطاب
بگفتا که ده کم کن و باز گو ... مقالات تبیانیه در حساب

۱۳۱۵

این کاغذ را جناب امیر نظام بمرحوم حاجی میرزا آقا مجتهد تبریزی طاب ثراه نوشته است

شرف عرض عالی میرساند از زیارت رقیمهٔ کریمه که حاکی قوت مزاج و شعور
بر ملاطفت و حسن نظر جناب مستطاب عالی بود نهایت تشکر حاصل شد نسبت بحال مخلص بود بسیار خوشوقت و ممنون گردید
در طبیعت بهم رسیده از ضعف و ناتوانی که دارم با اختیار رجوع است و قلمی نکرده است با
رفع تب و ظهور صحت در مزاج شریف عرض نمایم و خدا را بر صدق آن شاهد میگیرم
که آنچه در اخلاص و ارادت و اعتقاد بشخص شریف مینمایم شرح گفتم از بس دارای فرط غلو است
و اخلاص قلبی و علاقهٔ طبیعی مخلص بجناب مستطاب عالی تعلق برحم معتمد الدوله و جهات دیگر
بی نتیجه و التفات جناب مستطاب عالی ادام الله ظلهم برکاته را از نعمت نخود شمرده کمال
دانسته ام و از حضرت حق تعالی مسئلت مینمایم که همراه برای اختتام شخص بزرگوار مایهٔ
مفاخرت ملت و شریعت و مصدر کلید فیوضات حزب و رکبت آن توفیق فرمایند و جهه
فردا تکیه است تا ظهور تمامی تاریخ کامل العیار شرف عظامی و از اتحاد
فرض آن ان شاء الله رنج بسری و به ضعفها تقویت ببهال نخواهد گشت
و سعادت همه آفاق در سلامت شماست زیاده خاطر شریف را از احوالی دور نه چه

۲۰ شهر رجب المرجب ۱۳۰۷

۲۰۶

این عریضه جناب [illegible] با علیحضرت اقدس شاهنشاه باصره از نظر [illegible] گذشته دوران و

قبا [illegible] مبارک ثبت شد [illegible] از زیارت دستخط مبارک و [illegible] حجت [illegible]

مخصوص [illegible] نوع [illegible] زبان [illegible] که [illegible] حضرت

اقدس همایون روحی فداه [illegible] و از [illegible] بود [illegible]

و برکت [illegible] را توفیق [illegible]

از [illegible] مرقوم فرموده بودند [illegible] تقریر [illegible]

[illegible] و [illegible] فرمودند [illegible] از توجه خاطر [illegible]

[illegible] و [illegible] تخفیف یافته [illegible]

حاکم را [illegible] مبارک [illegible] عدد [illegible]

مبارک شد [illegible] انعام [illegible] فرمایند [illegible]

زیاده جسارت است [illegible]

۱۱۲

بسمه [illegible] سید محمد صادق [illegible]

[illegible]

[illegible] نقل از [illegible] آباد [illegible] صاحب [illegible] کاظم [illegible]

محمد صادق [illegible] مرحوم میرزا محمد جعفر [illegible] که خلف ارشد میرزا محمد صادق [illegible]